

پرسش و پاسخ

درباره

مشئ سیاسی حزب توده ایران

(۲)

نورالدین کیانوری

## مائوئیسم در ایران

س - چرا اسناد همکاری مائوئیسم با امپریالیسم را منتشر نمی‌کنید؟

ج - رفقا! لنین در بحث با نارودنیکها و چپگرایان زمان خودش که طرفدار "ترور تبلیغی" و "ترور تهبیجی" برای به حرکت در آوردن جامعه بودند، جمله جالبی دارد - باید توجه داشت که این اصطلاحات، به همین شکل، در آثار چریک‌ها هم آمده‌است - لنین در این بحث از آنها می‌پرسد: اگر طبقه کارگر با این همه جنایاتی که سالهای سال است از بام تا شام با پوست و گوشت خود احساس می‌کند، باز هم به حرکت در نیامده‌است، چگونه با جنگ تن به تن شما با چند مامور پلیس در گوشه خیابان‌ها و کوچه پس‌کوچه‌های شهر، بیدار خواهد شد و به حرکت در خواهد آمد؟ مسلماً "مردم با خونسردی و بی‌تفاوتی کسی که انگشت در بینی خود کرده باشد، از کنار این حوادث خواهند گذشت و شاید تنها ابراز تائری بکنند.

واقعیت این است که همکاری مائوئیسم با امپریالیسم در صحنه جهانی آنقدر آشکار است که دیگر نیازی به ارائه سند ندارد. مائوئیسم خود آشکارا اعلام می‌کند که امپریالیسم آمریکا، دشمن شماره یک خلق‌های جهان، دیگر دشمن شماره یک نیست و باید علیه اتحاد شوروی با آن ساخت. اعلام می‌دارد که باید با پینوشه، رژیم نژادپرست افریقای جنوبی و رژیم‌هایی نظیر شاه متحد شد و علیه اردوگاه سوسیالیسم جنگید. مائوئیسم علناً "با شاه و سلطان قابوس علیه خلق ظفار، و با موبوتو علیه خلق زئیر سازش کرده و متحد شده‌است. اگر این همه جنایاتی که مائوئیسم در سالهای اخیر علیه خلق‌های

کشورهای جهان سوم مرتکب شده است، برای مبارزان سیاسی ایران کافی نباشد، انتشار سندی از جانب ما دیگر چه تاثیری خواهد داشت؟ از این گذشته، ما چنین سندی که ثبت شده باشد و مثلاً "مائوئیست های ایران آن را امضاء کرده باشند که ما خائن هستیم و با امپریالیسم ساختهایم، و مهر ثبت اسناد و سفارت ایران هم پای آن باشد، که نداریم! سند ما عمدتاً عبارت است از عمل آنها. عمل آنها چیست؟ تمام کوشش آنها عبارت است از ایجاد تفرقه بین نیروهای داخلی جنبش ایران، بین خلق و مبارزان خلق و بین خلق ایران و دوستان خارجیش. این سیاستی است که مائوئیست ها در عمل به کار می برند. در کتاب های "مائوئیسم و بازتاب آن در ایران"، "انقلابیگری خرده بورژوازی" و تعداد زیادی نشریه و مقاله - که در حد توانایی و امکانات خودچاپ و منتشر ساخته ایم - مجموعه سیاست مائوئیست ها را افشاء کرده ایم. کار به جایی رسیده است که دوستان چریک ما، چریک های فدایی خلق، که تا چندی پیش مائوتسه دون را یکی از نوابغ مارکسیسم می دانستند، در آثار اخیرشان با صراحت تمام اعلام داشته اند که "تئوری سه جهان" خیانت به سوسیالیسم و مارکسیسم - لنینیسم است. تئوری سه جهان هم از آن کسی جز مائوتسه دون نیست. یک رکن "مارکسیسم" مائوتسه دون در اصل عبارت است از همین "تئوری سه جهان" و نتیجه گیری های ناشی از آن. این بچه مائوئیست هایی که در ایران هستند، اگر حرف ما را قبول ندارند، لااقل حرف چریک های فدایی خلق را که با آنها روابط دوستانه دارند، بپذیرند. اما مسئله این نیست. مسئله اشتباه نیز در میان نیست. این ناشی از موضع گیری طبقاتی آنها است. البته در میان آنها عناصر صادق و سادهای نیز هستند که اشتباه می کنند و مگر با پتک تجربه تلخ سیاسی، این مواضع اشتباه آمیز سیاسی از ذهن آنها بیرون بیاید و به سوی جنبش صحیح کشانده شوند، زیرا تا کنون که با منطق و استدلال، چنین امری تحقق پیدا نکرده است. البته حتی در آن صورت نیز، تعداد بسیاری از این عناصر، در همین مواضع خواهند ماند. مائوئیسم چیزی نیست جز نامی تازه برای یک انحراف دیرین از مارکسیسم. از همان نخستین روزهای پیدایش مارکسیسم که مارکس و انگلس عقاید خود را در "مانیفست کمونیسم" اعلام داشتند، "مائوئیست" های آن زمان هم پیدا شدند: بلانکی ها، باکونین ها، آنارشیست ها و غیره، که این عقاید را نمی پذیرفتند. علت آن هم جز ماهیت طبقاتی خود آنها، چیز دیگری نبود. توضیح این مسئله که چرا این برخورد جنبه طبقاتی دارد، بسیار آسان است. آنها به خرده بورژوازی در حال ورشکستگی وابسته بودند. برای اینکه مسئله روشن تر شود، باید توضیح بیشتری بدهیم. خرده بورژوازی قشرهای گوناگونی دارد: قشر پائینی زحمتکش خرده بورژوازی، از جمله دهقانان بی زمین، هیچ شانسی برای بورژوا شدن ندارند، و به همین جهت سرنوشتشان با سرنوشت پرولتاریا گره می خورد، و متحد طبقه

کارگردان. این قشر به طور عمده انقلابی است و در جریان انقلاب نیز، صرفنظر از اینکه ممکن است در دوره‌های مختلف دچار گمراهی‌هایی بشود، تا پایان متحد استوار طبقه کارگر خواهد ماند. اما قشرهای بینابینی خرده بورژوازی دارای خصلت ویژه‌ای هستند: آنها امید دارند که بورژوا شوند. هدف زندگیشان نیز همین است. اگر از درآمد ناچیزشان، پول پس انداز می‌کنند، به خاطر این است که موسسه خود را اندکی بزرگتر کنند. به خاطر این است که مثلاً "به جای دو شاگرد، پنج شاگرد داشته باشند و ضمناً" دیگر خودشان کار نکنند. اما در مقابل این هدف آنها، سد استواری قرار دارد که همان بورژوازی بزرگ است. بورژوازی، مثلاً "یک کارخانه" بزرگ نجاری تاسیس می‌کند و بر اثر آن تمام کارگاهها و شرکتهای کوچک نجاری نابود می‌شوند. اقشار میانی خرده بورژوازی در برابر این روند نابودی که از سوی بورژوازی بزرگ به آنها تحمیل می‌شود، عصبان می‌کنند. در اینجا، علیه بورژوازی و نیز امپریالیسم که با کالاهای خود موجودیت آنها را تهدید می‌کند، انقلابی می‌شوند. این جنبه مثبت آنها است. اما از سوی دیگر، از اینکه تبدیل به پرولتر شوند، نفرت دارند. آنها می‌خواهند پرولتاریا را به خدمت گیرند. نمی‌خواهند به کسانی تبدیل شوند که خود قصد استثمار آنها را دارند. این اقشار میانی، مفهوم استثمار را هم درک می‌کنند. به همین سبب، با پرولتاریا و جهت گیری سیاسی‌اش، با مبارزه، انضباط و پیشرفتش مخالفند. این است آن خصلت دوگانه خرده بورژوازی متوسط. از یک سو انقلابی است زیرا بر ضد سرمایه‌داری انحصاری می‌جنگد، و از سوی دیگر ضد انقلابی است زیرا علیه پرولتاریا مبارزه می‌کند و می‌کوشد که از نیرو گرفتن آن جلوگیری به عمل آورد. این اقشار در زمان مارکس وجود داشته‌اند، اکنون هم وجود دارند و در تمام کشورها نیز هستند. همیشه نیز ایدئولوژی خاصی داشته‌اند، که بیشتر چپ‌نمایی بوده است. اینان، از آنجا که می‌خواهند قشرهای گوناگونی را گرد خود جمع کنند، نمی‌توانند ایدئولوژی طبقه حاکمه را برگزینند. ایدئولوژی این قشر، معمولاً "معجونی است از انواع چپگرایی‌ها و در یک کلمه، دشمنی با مارکسیسم. این قشر، نخست مارکسیسم را به طور مطلق نفی کرد. سپس که مارکسیسم پیروز شد و با لنینیسم تکامل یافت، اعلام کرد که مارکسیسم درست است، آن را پذیرفت اما لنینیسم را رد کرد و آن را غلط و ماجراجویی نامید. بعد که لنینیسم نیز به پیروزی رسید، مارکسیسم - لنینیسم را پذیرفت، اما روند پس از آن را نفی کرد. پس از آن هم پیغمبری مانند مائوتسه دون پیدا کرد که خاتم الانبیاء شد و نظریات او به "مارکسیسم دوران ما" تبدیل گشت و "تئوری سه جهان" او نیز به صورت "انطباق مارکسیسم بر شرایط کنونی جامعه بشری" درآمد: یعنی سازش با پینوشه و سایر نوکران حلقه به گوش امپریالیسم برای از میان بردن احزاب کمونیست و کشورهای سوسیالیستی جهان. مجموعه این نظریات، به سیاست مشخص و برگزیده این

جناح خرده بورژوازی مرفه در حال ورشکستگی جهان تبدیل شد، و همچنان به موجودیت خود ادامه خواهد داد. ما نمی توانیم تمام مائوئیست هارا از مائوئیسم بر حذر داریم. البته بسیاری از آنها امروز از مائوئیسم خجالت می کشند، از مطرح کردن آن خودداری می کنند و نام دیگری بر آن می گذارند. این جریان ضد مارکسیستی، در طول تاریخ، نامهای بسیار گوناگونی به خود گرفته است: "آنارشیزم"، "باکونینیزم"، "بلانکیسم"، "انترناسیونال دوم"، و سپس جریانات دیگری در روسیه از قبیل "سوسیال رولوسیونیسم"، "نارودنیسم" و اشکال مختلف "تروتسکیسم". پس از جنگ دوم جهانی نیز "سوسیالیسم عربی"، "سوسیالیسم آفریقایی"، "سوسیالیسم دموکراتیک" و انواع و اقسام ایسم های دیگر، حتی زهرماریزم! و هرکدامشان را هم که مفتضح کنید، یک نام تازه دیگر پیدا می کنند و دنبال آن می روند. تمام آنها نیز یک محتوی اساسی دارند و آن دشمنی آشتی ناپذیر با مارکسیسم-لنینیسم و سوسیالیسم واقعی است. خصومت آنها با سوسیالیسم به مراتب از خصومت با سرمایه داری و امپریالیسم شدیدتر است. زیرا با اولی اصلاً "میانه ای ندارند، اما با دومی دارای خویشاوندی مختصری هستند!

س- مطلبی که در "مردم" آمده بود، درباره سازمان پیکار بود. به هر حال عده ای هستند که صادقانه جذب این سازمان می شوند. درباره اینها چه نظری دارید؟

ج- گفتیم که از آن مطلب این طور برداشت شده است که گویا ما در این زمینه اسنادی در دست داریم. ما اسناد به آن شکلی که اشاره شد، نداریم. اسناد ما عبارت از این است که منشاء این سازمان پیکاراز کجا است؟ پیش از این چه نامی داشته، و در عمل به چه جهتی می رفته است؟ کارنامه این مائوئیست ها، همکاری با امپریالیسم است. اینها افرادی هستند که در سازمان مجاهدین خلق ایران، خیانت کردند و رفقای خود را کشتند. با خنجر زدن به این سازمان مذهبی، به امر همکاری میان نیروهای مذهبی و مارکسیست ها ضربه خائنه ای وارد آوردند. خیانت آنها، خیانتی فوق العاده نفرت انگیز بود. اینها اگر نظریاتی مخالف سازمان داشتند، می توانستند از آن جدا شوند. مثل "گروه منشعب از چریکهای فدایی خلق". هرگروه یا جناحی، حق دارد که از حزب یا سازمانی جدا شود و اعلام کند که از آن انشعب کرده است. اما درب و داغان کردن یک سازمان با آن شکل ناجوانمردانه، یعنی به راه انداختن گشتار را نمی توان نتیجه ناآگاهی دانست. ما این اعمال را بادلائل بسیارافشاء کرده ایم و این دلایل آنقدر قانع کننده است که تصور نمی کنیم برای افرادی که اندکی

درک داشته باشند، تردیدی باقی بگذارد. نیروهایی که جذب این گروهها می شوند، معمولا "نیروهای جوانی هستند که هنوز در جامعه جایی را نگرفته اند و تکلیفشان معلوم نیست. این موضوع، حتی در مورد جوانان و دانشجویان حزبی ما هم اغلب صادق است. زیرا تکلیف افراد از لحاظ موضعگیری سیاسی، زمانی معلوم می شود که از لحاظ طبقاتی در جامعه تثبیت شده باشند. دانشجوی جوان از دانشگاه خارج می شود، کاری پیدا می کند و از لحاظ طبقاتی در جایی از جامعه قرار می گیرد. مارکس می گوید: "همان طور که زندگی می کنی، همان طور هم فکر می کنی." پس از تثبیت موقعیت فرد در جامعه، جهان بینی او نیز شروع به تثبیت شدن می کند. موضعگیری سیاسی افراد در دوران دانش آموزی یا دانشجویی، تا حدی محتوی احساساتی و البته مقداری هم جنبه طبقاتی دارد. مثلا "فرزندان کارگران از محیط خانواده هایشان چیزهایی با خود همراه می آورند. اما در مورد دیگران، به ویژه فرزندان خانواده های مرفه، این امر جنبه احساساتی و انسانی دارد، نه جنبه منطقی برخاسته از پایگاه طبقاتی. موضعگیری سیاسی ای که مبتنی بر این جنبه باشد، موقتی است. به همین دلیل، بیشتر افرادی که به طرف سازمانهای مائوئیستی جذب می شوند، از همین نیروهای موقتی و عبوری هستند. این پدیده در تمام کشورهای جهان دیده می شود. این نیروها، یک دوره چند ساله از جوانی خود را در این گروههای چپگرا می گذرانند، و بعد عناصر صدیقشان جذب احزاب طبقه کارگر می شوند و آشغال هایشان به سوی سازمانها و احزاب بورژوازی می روند. بعضی ها به سراغ مرسدس مرسدس بنز و غیره می روند و بعضی دیگر به پرولتاریا می پیوندند و انقلابی می شوند. عده ای هم، مثل تمام روشنفکران خرده بورژوازی که برای خودشان زندگی مرفهی دارند و بهی آنکه موضعگیری صریحی داشته باشند، تنها به انتقاد های انتزاعی نسبت به جامعه می پردازند، در برزخ می مانند. یعنی معلوم نیست که در این جنبه هستند یا آن جنبه، می جنگند یا نمی جنگند.

## راه رشد غیر سرمایه داری و سمت گیری تحولات ایران

س - در مورد راه رشد غیر سرمایه داری در ایران، توضیح دهید.

ج - البته این بحث از چهارچوب جلسه ما خارج است. با این وجود مختصرا" به آن خواهیم پرداخت. مسلم این است که جوامعی مانند ایران، با ادامه راه رشد سرمایه داری، یعنی راه دوران طاغوت - که دیگر به کلمه ای

کلاسیک تبدیل شده و نمی شود از آن گذشت - به هدفهای اجتماعی و دگرگونی های بنیادی نخواهند رسید، و تنها در پیش گرفتن راه رشد غیر سرمایه داری و سمتگیری سوسیالیستی می تواند آنها را از بدبختی ها و دشواری هایی که هم اکنون بدان مبتلا هستند، رهایی بخشد. در پیش گرفتن این راه، بدون شک ضروری است. تجربه نشان داده است که راه رشد سرمایه داری، حتی در کشور هایی مانند ایران که این همه ثروتمند هستند، نمی تواند بدبختی ها و عقب افتادگی های جامعه را درمان کند و سعادت مردم را فراهم آورد. به همین سبب، در پیش گرفتن راه رشد غیر سرمایه داری و سمتگیری سوسیالیستی برای دگرگونی بنیادی جامعه، به نظر ما قطعی و ضروری است. این مسئله جزو برنامه حزب ما نیز هست. اما اینکه چرا در نشریات حزب، آن را با این اصطلاحات دنبال نمی کنیم، نیازمند مختصری توضیح و ناشی از واقع بینی حزب ما است. ما در حال حاضر می کوشیم عظیم ترین بخش از نیروهای انقلابی را برای انجام دگرگونی های بنیادی در جامعه، تجهیز کنیم. این دگرگونی های بنیادی، در جهتی است که ما معتقدیم جهت درستی است. بنابراین، برای تحقق یافتن این امر، باید بهترین روش ها و تاکتیک ها را برگزینیم. برای روشن شدن مسئله، ناگزیریم به دو انقلاب، یعنی انقلاب کبیر اکتبر و انقلاب آلمان دموکراتیک، اشاره کنم.

در انقلاب اکتبر، پس از پیروزی طبقه کارگر و تثبیت سرکردگی او بر انقلاب، و پشتیبانی مردم از آن، دولت شوراها که همان دولت کارگران و دهقانان و سایر زحمتکشان بود، بی درنگ تمام سرمایه ها و زمین ها را ملی کرد و از راه سلب مالکیت قاطع و بدون گذشت نسبت به سرمایه داران و ملاکان، در مجموع خود، تحول بنیادی جامعه را به انجام رساند. چرا در شوروی چنین شد؟ این امر، علل تاریخی مشخصی داشت که بعداً به آن خواهیم پرداخت. اما در آلمان دموکراتیک چه کار کردند؟ ارتش سرخ پیروزمندان وارد آلمان شرقی شد. کشوری که پیش از آن فاشیسم زده بود و بسیاری از مردم آن از هیتلر و فاشیسم دفاع می کردند. در آنجا اوضاع به گونه دیگری بود و مردم هنوز این آمادگی فکری را، برای از بین بردن سرمایه داری، به عنوان سرمایه داری، نداشتند. خوب، کمونیست ها نیز می دانستند که انقلاب را نمی توان صادر کرد، بلکه باید آن را با به حرکت در آوردن توده ها بر اساس تضادهای عینی داخلی، برپا داشت. در اینجا، حزب کمونیست و تمام نیروهای مترقی، در برابر این مسئله قرار گرفتند که کشورشان از کدام راه و به چه شکل، باید به سوی سوسیالیسم حرکت کند؟ آیا در آنجا نیز می بایست الگوی انقلاب اکتبر را پیاده می کردند؟ نه! آنها به این نتیجه رسیدند که باید الگوی دیگری مطابق با واقعیت جامعه خود، برگزینند. بی آنکه سوسیالیسم را مطرح کنند، کشور خود را جمهوری دموکراتیک آلمان نامیدند و نخستین اقداماتی که به آن دست

زدند، ملی کردن تمام ثروت متعلق به جنایتکاران فاشیست بود. اکثریت خلق و طبقه کارگر هم با این اقدامات موافق بودند، دهقانان بی زمین نیز از این اقدامات حمایت کردند، زیرا تمام ثروتها و املاک بزرگ متعلق به سرمایه‌داران بزرگ و ژنرال‌های پروسی تقسیم می‌شد و به آنها می‌رسید. ولی این شعار، یعنی ملی کردن ثروت‌ها و زمین‌های جنایتکاران فاشیست و ژنرال‌های پروسی، عملاً "چه بود؟ ملی شدن ۹۴٪ سرمایه داری آلمان! ۶٪ باقی مانده نیز عبارت بود از کارخانه‌های کوچک و متوسطی که دولت نمی‌خواست آنها را ملی کند. زیرا اگر این کار را می‌کرد، به علت نداشتن کادر و تشکیلات لازم که نتیجه خرابیهای پس از جنگ بود، اداره کردن آنها برایش دشوار بود. به این ترتیب، ملی کردن این کارخانه‌ها ۲۰ سال به طول انجامید: یعنی پس از تمام تدارکات لازم و تجهیز نیروها و گذاشتن آنها به جای کادرها و تشکیلات سابق. در آلمان دموکراتیک، حتی هنوز هم تمام بارزگانی کوچک را ملی نکرده‌اند. هنوز هم شاید ۳۰٪ خرده توزیع، یعنی مغازه‌های خرده فروشی در دست بخش خصوصی و متعلق به خرده‌بورژوازی متوسط است که البته از سوی دولت کنترل می‌شود. چرا؟ برای اینکه سیاست آلمان دموکراتیک اینست که تا آلمان غربی، که از لحاظ سرمایه‌داری کشور مقتدری است وجود دارد، سیاست ملایمی در پیش بگیرد. پس حرکت به سوی سوسیالیسم، الگوی واحد و یکسانی ندارد. لنین می‌گوید: "تمام ملت‌ها به سوی سوسیالیسم می‌روند، اما هر کدام از راه ویژه خود که ناشی از ویژگیهای خود آنها است." تنها قوانین عالم سوسیالیسم است که عمومیت دارد. سوسیالیسم یعنی برقراری مالکیت عمومی بر وسایل عمده تولید و از میان رفتن تدریجی استثمار فرد از فرد. اما نه مصادره بلاعوض لزوماً جزو عامیت قوانین انقلاب سوسیالیستی است و نه ناگهانی و برق‌آسا بودن آن. عامیت قوانین انقلاب سوسیالیستی، عبارت است از تبدیل مناسبات تولیدی مبتنی بر استثمار فرد از فرد به مناسبات تولیدی فارغ از استثمار. یعنی امری که بدون آن امکان فراهم آمدن سوسیالیسم وجود ندارد. اما با کدام شکل یا شکل‌هایی می‌توانیم به سوسیالیسم دست یابیم؟ این راه می‌تواند هزار شکل داشته باشد. هرکشوری، در شرایط معینی، راه ویژه خود را دارد. خوب، اکنون در عمل می‌بینیم که در جامعه‌ای تحت نام اسلام و نابودکردن رباخواری، سرمایه داری بانکی را به عنوان یکی از اجزاء سرمایه داری حاکم وابسته به امپریالیسم ملی می‌کنند و این کار با اصل سوسیالیستی مصادره سرمایه‌ها از لحاظی تفاوتی ندارد. برای ما چه فرق می‌کند؟ به همین ترتیب، بیمه به استناد قوانین اسلام ملی می‌شود، و در اصل با ملی شدن از طریق قوانین سوسیالیسم از جنبه کلی تفاوت زیادی ندارد. کارخانه‌های بزرگ نیز که امروز وقت ملی کردن آنهاست، تحت عنوان اینکه می‌خواهیم راه غیر سرمایه داری را طی کنیم، ملی می‌شود. سرمایه‌ها و کارخانه‌های خائنین، گریختگان و



جاسوسان امپریالیسم نیز تحت عناوین مشابه مصادره ملی می‌شوند. همه اینها در اصل با مصادره و ملی کردن تحت شرایط انقلاب دموکراتیک ملی، وجوه اشتراک زیادی دارد. باید دید که در لحظه معین تاریخی، این اقدامات بنیادی اجتماعی با کدام پوشش و شعارهایی برای خلق قابل پذیرش تر است و بیشتر آن را تأیید می‌کند. به این جهت است که ما در برنامه توضیحی برای جبهه متحد خلق - برنامه‌ای که اکنون تقریباً "به برنامه عملی و واقعی همه نیروهای انقلابی از امام خمینی گرفته تا نیروهای چپ تبدیل شده و هیچکدام یک کلمه علیه آن نمی‌گویند - و بسیاری از مقدمات آن نیز فراهم آمده است، مسئله را به همین شکل گذاشتیم که دگرگونی‌های بنیادی اقتصادی از طریق مصادره، بلاعوض کلیه کارخانه‌ها، تاسیسات، بنگاهها و موسسات تجاری متعلق به وابستگان رژیم سابق و امپریالیست‌ها، انجام شود. اگر این دگرگونی‌ها عملی شود، تقریباً ۹۰٪ تمام صنایع و تاسیسات بزرگ سرمایه داری ایران را در بر می‌گیرد و یکی از قاطع‌ترین دگرگونی‌های اقتصادی بنیادی است که در کشورهای نظیر ایران انجام گرفته است. این دگرگونی‌ها، به مراتب عمیق‌تر از دگرگونی‌هایی است که در کشورهای نظیر عراق و غیره به عنوان اصلاحات اجتماعی به عمل آمده است. ما امیدواریم همچنان که تا کنون یکی دوسه مورد از مواد این برنامه با موفقیت انجام گرفته و پیش رفته است، در مورد صنایع نیز به زودی چنین تصمیماتی گرفته شود و یا لااقل این بحث به طور جدی در محافل حاکمه کنونی ایران، در مورد تعمیم این اقدامات اجتماعی به بخش‌های مهم‌تر اقتصادی، مطرح و دنبال شود.

س - رفیق! با توجه به وابستگی بیش از حد سرمایه‌های اقتصادی ایران به امپریالیسم، مسئله مصادره سرمایه‌های خارجی را به چه شکل می‌توان عملی کرد؟ فرض کنیم همین امروز یک دولت‌کارگری روی کار آمده باشد و بخواهد تمام سرمایه‌های وابسته به امپریالیست‌ها را مصادره کند. آیا عواقب و فشارهای اقتصادی ناشی از آن را می‌توانیم تحمل کنیم؟

ج - اینها مسائلی است که تنها به طور مشخص می‌توان از آنها سخن گفت. آنچه که ما می‌گوئیم و شعار کلی ماست، این است که تمام ثروت‌های متعلق به جنایتکاران وابسته به امپریالیسم و نیز سرمایه‌گذاری‌های عمده امپریالیسم از قبیل مثلاً "سرمایه‌گذاری در نفت، مس، بازرگانی، بانکها و غیره، باید ملی شود. حالا این ملی شدن باید از راه مصادره باشد یا نه، بستگی دارد به این که چقدر دمان در آنجا گیر است. اگر ما در اینجا ۱۰۰ میلیون دلار از سرمایه‌های آنها را مصادره کنیم، و مثلاً ۲۰۰ میلیون دلار در آنجا داشته باشیم که

آنها در برابر این کار مصادره‌اش کنند، کارما کار عاقلانه‌ای نخواهد بود. یکی از جنایات بزرگی که رژیم سابق کرده، این است که مقدار عظیمی از سرمایه‌های ایران را در خارج به امانت گذاشته است. مثلاً "به صورت قرضه با سود بسیار کم به کشورهای امپریالیستی داده‌است. ۱/۵ میلیارد یا ۲ میلیارد دلار - فرضاً - با سود ۲/۵ یا ۳ در صد به انگلستان پرداخته است، و از بانک بین‌المللی مبلغ یک میلیارد دلار با سود ۶ یا ۷ در صد قرض گرفته است. خوب، این یک میلیارد دلار ما اکنون دردست انگلستان است. ما اگر بیائیم ۱۰۰ میلیون دلاری را که انگلستان در اینجا ثروت دارد مصادره کنیم، یک میلیارد دلار ما در آنجا به خطر می‌افتد. به این ترتیب، باید به این گونه مسائل به طور مشخص برخورد کرد. کلی نمی‌توان سخن گفت. اما یک چیز روشن است و آن اینکه عمدتاً "باید این دگرگونی‌های بنیادی در جهت ملی کردن انجام گیرد و راهش نیز همین است. از طرفی، ملی کردن حق هر کشوری است و این حق را سازمان ملل نیز تأیید کرده و به آن رای داده است. براساس این حق، هر کشوری می‌تواند در هر زمان، هر رشته‌از اقتصاد خود را ملی اعلام کند. به این ترتیب، هیچ دادگاه جهانی نمی‌تواند علیه ملی کردن رای دهد. اما این کار را می‌تواند علیه مصادره‌کردن انجام دهد. پس همانطور که گفتیم، به این مسائل باید به طور مشخص برخورد کرد و در هر مورد، منافع ملی ایران را در نظر گرفت.

## مواضع طبقاتی گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی ایران

س - دربارهٔ موضع طبقاتی گروهها، سازمانها و احزاب سیاسی در ایران، توضیح بدهید.

ج - ببینید، ما نباید دربارهٔ اینها قالبی فکر کنیم. دموکراسی انقلابی ایران که ما به آن می‌گوئیم خرده بورژوازی انقلابی رادیکال ایران، و دموکراسی انقلابی اصطلاح سیاسی، علمی و عمومی تر آن است، مقطع بریده و قاطعی ندارد که بتوان گفت مثلاً "اگر چریکها جزو آن هستند، پس حزب جمهوری اسلامی و سایر گروهها و احزاب جزو آن نیستند. مسئله به هیچوجه چنین نیست. هر یک از این گرایش‌ها، در خود، یک طیف است. دموکراسی انقلابی ایران نیز در مجموع یک طیف است. این طیف یک جناح راست و یک جناح چپ دارد. در این طیف، یک جناح سازشکارتر، محافظه‌کارتر، و جناح‌های معتدل و چپ‌تر دیده می‌شود. خود سازمان چریکهای فدایی خلق را اگر نگاه کنید، یک طیف

در مقابل خود می بینید. در این سازمان، طیف نزدیک به حزب توده ایران، طیف معتدل، و طیف نزدیک به مائوئیسم وجود دارد که دشمن ما هستند. هرسازمانی را که شما در نظر بگیرید، عبارت است از یک طیف. در مجموع هم، باز یک طیف است. در حزب توده ایران هم این طیف ها وجود داشته است. در دوره هایی از تاریخ حزب، ما گروه راست، گروه معتدل، گروه چپ و چپگرایی داشته ایم. خلیل ملکی را داشته ایم از راست، واپریم را داشته ایم از چپ نماها که بعدها نیز در کنار یکدیگر قرار گرفتند! منتها حزب طبقه کارگر به خاطر اینکه بر اساس ایدئولوژی علمی استوار است، به طور معمول از این ولنگ و وازبها خیلی کمتر دارد که تنها در دوره های بحرانی پدید می آید و بعد از بین می رود و باز دیگر وحدت و یکپارچگی آن تثبیت می شود. اما در گرایش های دیگری که حزب نیستند و باید آنها را جنبش، حرکت یا چیزی در این حد نامید، طیف های ناهمگونی وجود دارد. نه مجاهدین خلق، نه چریکهای فدایی خلق و نه حتی حزب جمهوری اسلامی، با اینکه ممکن است بعضی نام حزب بر روی خود بگذارند، هیچکدام حزب نیستند. هیچکدام از آنها هنوز ایدئولوژی، برنامه روشن و صریح و چارچوب مشخص و دقیقی برای خود ندارند. به همین دلیل، در هرکدام از آنها طیف های ناهمگونی وجود دارد. مثلاً در حزب جمهوری اسلامی از جناح راست تا جناح چپ دیده می شود. در همین سازمان مجاهدین خلق، از گروه های افراطی مائوئیست وجود داشت که آن شکاف را ایجاد کردند. تا گروه های افراطی مذهبی و جناح بین این دو، که جناح منطقی تر و عاقل تر سازمان بوده هست. به این ترتیب، ما مسئله را چنین می بینیم. تمام نیروهایی که به طور عمده در جبهه امام خمینی مبارزه می کنند از جناح راست تا جناح چپ مذهبی که مجاهدین خلق هستند، به طور کلی نماینده خرده بورژوازی انقلابی ایرانند، منتها با گرایش های گوناگون. و اما جناح بعد از اینها. ما چریکهای فدایی خلق را جزو همین خرده بورژوازی انقلابی قرار می دهیم. البته خرده بورژوازی انقلابی دارای طرز تفکر مارکسیستی، نه مذهبی. این مسئله، یعنی گرایش مذهبی و غیر مذهبی از لحاظ طبقاتی تفاوتی ایجاد نمی کند. زیرا کارگر نیز می تواند مذهبی باشد، اما در مسیر طرز تفکر انقلابی قرار بگیرد. بعد، جناح بورژوازی لیبرال یعنی بورژوازی ملی، از جبهه ملی گرفته تا جبهه دمکراتیک ملی قرارداد که تمام آنها طیف دیگری را تشکیل می دهند. بخش های این طیف، به تناسب گرایش های ملی و ضد امپریالیستی شان که از شدید شروع می شود و به گرایش های بسیار خفیف می رسد، و حتی از آن هم می گذرد و به گرایش به مواضع امپریالیسم گسترش می یابد، ارزیابی می شوند. از جناح جبهه ملی تا جبهه دمکراتیک ملی و تروتسکیست ها و مائوئیست ها، اینها همه طرفدار نظریات بورژوازی و بورژوازی ملی هستند، منتها با گرایش های گوناگون نسبت به مبارزه ضد امپریالیستی. در داخل این

طیف، به گروهها و جناح‌هایی برمی‌خوریم که پیوسته و یکی پس از دیگری گرایش‌های ملی و ضد امپریالیستی شان کمتر می‌شود، تا می‌رسیم به گروههایی که بلندگوی روشن بورژوازی سازشکارایران هستند. مانند حزب جمهوری خلق مسلمان و جبههٔ دموکراتیک ملی که هم از نظر گرایشها و موضع‌گیری‌های سیاسی دیگر فاصلهٔ چندانی با ضد انقلاب ندارند و هم در عین حال، و باهمهٔ اینها، شعارهایشان خیلی انقلابی و تندو تیز است! اما نباید گول شعارهای آنها را خورد. لنین می‌گوید هیچ حزبی را نمی‌توان برحسب ادعاها، شعارها و برنامه‌اش شناخت، بلکه باید دید در عمل چه می‌کند. در این زمینه، تجربه‌های تاریخی فراوانی هست که من به یکی از آنها اشاره می‌کنم: نام حزب نازی هیتلر، "حزب سوسیالیست ملی کارگری آلمان" بود. یعنی گشتند همهٔ این کلمات قشنگ را پیدا کردند که روی حزبشان بگذارند و مردم را فریب بدهند. پرچم کشور را هم عوض کردند، یعنی پرچم قبلی را که زرد و سیاه و قرمز بود، تبدیل کردند به پرچم سرخ یکدست. گفتند که پرچم قبلی متعلق به امپراتور آلمان بوده و ارتجاعی است و ما آن را نمی‌خواهیم. ما پرچم کارگری می‌خواهیم که سرخ است، و فقط داس و چکش آن را که گویا ملی نیست (!) و مال روسها است، دوست نداریم. به جای داس و چکش علامت صلیب شکسته را گذاشتند که ظاهراً "خیلی" ملی بود (!) روز اول ماه مه را هم، که روز همبستگی کارگران جهان بود روز جشن ملی آلمان نامگذاری کردند و گفتند که اصلاً "تمام ملت آلمان طرفدار طبقهٔ کارگراست، از کروپ‌ها گرفته تا ژنرال‌های پروسی. پس، می‌بینید که هرگز نباید فریب این گونه شعارها را خورد.

س - در مورد جناح راست جبههٔ ملی توضیح بیشتری بدهید.

ج - ما جناح راست جبههٔ ملی نگفتیم.

س - گفتید نیروهای لیبرال. جناح راست نیروهای لیبرال.

ج - بله. نیروهای لیبرال راست. آنها اندک اندک به وابستگی می‌رسند. توضیح ما عبارت است از اینکه باید دید عملاً "چه می‌کنند، یعنی در عمل چه شعارهایی را پیاده می‌کنند. آقای نزیه که یکی از سخنگویان مورد احترام آنها است، صریحاً "گفت که آقا این کلمهٔ مستضعفین و ملی کردن و غیره را دور بیندازید. بگذارید سرمایه‌دازانی که به خارج گریخته‌اند برگردند سرکار و زندگیشان و دولت بودجه و اعتبار در اختیارشان بگذارد و کمکشان کند که تا

دوباره کارخانه هایشان را به راه بیندازند. دیگر از این هم راست تر می خواهید، باید رفت سراغ مائوئیست ها!

س - در مورد حزب و حزب طراز نوین طبقه کارگر توضیح بدهید.

ج - ما جزوهای بد نام "بازهم سخنی با چریکهای فدایی خلق" چاپ و منتشر کرده ایم که اکنون در دسترس هست. من به شما توصیه می کنم که آن را مطالعه کنید. زیرا در این جزوه، به طور علمی در مورد اینکه حزب چیست؟ حزب طراز نوین چیست؟ چه ویژگی هایی دارد؟ چرا حزب توده ایران حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران است؟ و غیره، بحث شده است. پس از خواندن این جزوه، اگر بازهم سوالی داشتید، می توانیم جلسه دیگری داشته باشیم و باهم بحث کنیم. زیرا این مسئله یک بحث علمی مفصل لازم دارد که از چارچوب این جلسه خارج است.

## دلایل فروش اسلحه شوروی به دولت های ارتجاعی

س - آیا فروش اسلحه از سوی دولت شوروی به ایران اشتباه نبوده است؟

ج - این مسئله از موضوعات مهم و بغرنج سیاسی است و یکی از نمونه هایی است که نشان می دهد برخورد با هر مسئله جزیی، اگر بدون توجه به حلقه اصلی و کادر کلی مسئله باشد، تا چه حد می تواند به نتیجه گیری خلاف برسد. همچنانکه می دانید، حزب توده ایران از فروش اسلحه شوروی به ایران دفاع کرد. به بیانی این عمل، عمل درستی بود. بسیاری از انقلابیون ایران با کلمات و استدلالاتی فوق العاده مردم فریب، این عمل را محکوم کردند. حرف آنها این بود که "شوروی به شاه ایران اسلحه داد، و شاه با آن مردم ایران را کشت." خیلی مردم فریب است! اولاً "آن چیزی که شوروی به ایران فروخت، اصلاً" برای کشتن انقلابیون به کار نرفت. زیرا تفنگ و مسلسل و تانک نبود، بلکه توپخانه ضد هوایی و نفر بر بود. این دو چیزی است که اتحاد شوروی به ایران داده است. از این بگذریم که در اینجا مسئله بسیار بزرگ شده تا هدف تبلیغات ضد شوروی را بیشتر رونق دهد. اصلاً "فرض کنیم که شوروی اسلحه به ایران داده بود، مثل اسلحه های که در زمان سوگارتو به اندونزی داد که بعداً" به

دست ارتجاع افتاد و آن را برای از بین بردن یک میلیون کمونیست به کار برد. پس این صحیح نبوده است که به سوکارنو اسلحه بدهد. البته، این مثال، در اینجا تطبیق نمی کند و من این مثال را برای نتیجه گیری دیگری می گویم - یا اسلحه‌ای که شوروی به ناصر داد و الان تعدادی از آن به دست اسرائیل افتاده و این دولت در جنوب و غرب کشور بنام شوروی‌ها، به دست ضد انقلابیون ایران می دهد و بعد تبلیغات می کنند که شوروی ها در این آشوبها دست دارند. هیچکس هم نمی پرسد که آخر بی شعور ها اگر شوروی بخواهد اسلحه در ایران پخش کند، چرا کلاشینکف پخش می کند؟ چرا اسلحه آمریکایی پخش نمی کند که در سراسر دنیا پخش شده و مقادیر زیادی از آن به دست نیروهای ضد امپریالیستی افتاده است. البته کسی این سوال را نمی کند، اما روی آن زیاد تبلیغات ضد شوروی می کنند. و اما مسئله فروش اسلحه از سوی دولت شوروی به ایران. ما ناگزیریم در این مورد با تفصیل بیشتری بحث کنیم. به این مسئله باید در یک چارچوب بزرگتر برخورد سیاسی نگریم و ما هم با چنین برخوردی این مسئله را تأیید کرده و هنوز هم تأیید می کنیم. ما می گوئیم امپریالیسم در کشوری مانند ایران تسلط مطلق خود را برقرار کرده بود. در این تردید نداریم و همه با آن موافق هستیم و می دانیم که کمتر کشوری پیدا می شود که تا این حد زیر تسلط امپریالیسم بوده باشد. اکنون اندکی علمی به این مسئله برخورد کنیم و ببینیم که این تسلط مطلق امپریالیسم بر ایران از چه کانالهایی صورت گرفته است. درست که برخورد کنیم می بینیم که امپریالیسم از پنج راه، از پنج کانال، از پنج شاهراه توانسته است این تسلط را بر جامعه ایران برقرار کند، که عبارتند از: کانال سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و ایدئولوژیک. مجموعه زندگی اجتماعی را می توانیم در این پنج بخش خلاصه کنیم. اکنون هر یک از این پنج کانال را بررسی می کنیم:

از لحاظ سیاسی، دولت ایران قراردادهایی بسته بود که آن را تحت تسلط امپریالیسم قرار می داد و آمریکا خود را مختار می دانست که تمام امور جامعه ما را مطابق میل خود رتق و فتق کند.

از لحاظ اقتصادی، تمام شریانهای اقتصاد ما در دست امپریالیسم بود. نفت، تمام منابع مهم، و ۹۵٪ تجارت خارجی در دست امپریالیسم بود. تمام بانکهای ما زیر سلطه امپریالیسم و بانکهای جهانی بودند، خواربار ما و تمام زندگی ما در دست امپریالیسم بود. از لحاظ نظامی، ارتش ایران، ارتش آمریکا بود. ۵۰ هزار مستشار نظامی آمریکایی به انحاء گوناگون تمام ارتش را قبضه کرده بودند. ارتش ما اصلاً شخصیت ملی نداشت. تمام سلاحها و مستشاران و خلاصه همه چیزش آمریکایی بود. آمریکا در اینجا دستگاه وسیع جاسوسی خود را برقرار کرده و ایران را به یکی از پایگاههای ضد شوروی خود مدخل ساخته بود. از لحاظ فرهنگی، ما شاهد بودیم که امپریالیسم چه فرهنگ زدالت بار و

فساد انگیزی را به ما تحمیل کرده بود. فحشا، بی بندباری اجتماعی، دزدی و قاچاق و اعتیاد و پوچ گرایی و همه چیزهایی که برای فاسد کردن یک جامعه لازم است، از بالا توسط خانواده پهلوی، در جامعه ما گسترش داده می شد. از لحاظ ایدئولوژیک هم، آنتی کمونیسم و حشیانه، بی پروا و لجام گسیخته را در اقسام گوناگونش از مائوئیسم گرفته تا نیروهای سیاه مذهبی در ایران دامن می زد.

این پنج بختک امپریالیسم، ایران را تبدیل به یک مستعمره کرده بود. خوب، در چنین شرایطی، وظیفه انقلابیون جهان و ایران چیست؟ وظیفه آنها این است که به تناسب نیروها و امکانات خود بکشند که این تسلط امپریالیسم را در هر زمینه ضعیف و ضعیف تر سازند تا سرانجام، شرایط برای برانداختن آن آماده شود. در اینجا نیروهای گوناگون انقلابی جهان وظایف مختلفی دارند. نیروهای داخلی ایران، کشورهای سوسیالیستی و احزاب کمونیست کشورهای سرمایه داری، هر یک به تناسب امکانات و شیوه‌هایی که برای مبارزه با این تسلط امپریالیستی دارند، وظایفی به عهده دارند و به آن عمل می کنند.

ما به وظایف انقلابی حزب خود و سایر نیروها در ایران، آگاهیم. همان هایی که حزب توده ایران و سایر نیروهای انقلابی، چه مذهبی، چه غیرمذهبی و چه مارکسیست غیرتوده‌ای انجام دادند. وظایف احزاب کمونیست کشورهای غربی را هم می دانیم: افشاکاری جنایات رژیم ایران به اشکال گوناگون و یاری رساندن به انقلاب ایران. مثلا "فکر کنید این نشریات قطع کوچکی که حزب ما پخش می کرد و در سیاهترین دوران ارتجاع و تسلط اهریمنی ساواک کمک موثری به آموزش مارکسیسم - لنینیسم و اشاعه آن در کشور کرد، از چه طریقی وارد ایران شده است؟ بخش مهمی از این نشریات را کمونیست های داوطلب از کشور های امپریالیستی به اینجا می آوردند. این جوانها می دانستند که اگر لو بروند، چه خطر بزرگی تهدیدشان می کند، معدالک این کار را کردند. اغلب بیک های ایرانی ما تحت پوشش دوستان خارجی به ایران می آمدند و از راههای مختلف آثار مارکسیستی را به اینجا می آوردند. این رفقا، کمکهای بسیار زیادی به ما کرده‌اند. هر یک از این جزوه‌های کوچک لنین که حزب ما در خارج چاپ کرده و در ایران منتشر ساخته است (حال خطراتش به کنار) ۱۲ تومان خرج داشته است. تصور نکنید که دست کشورهای سوسیالیستی آنقدر باز است که بتوانند تمام این کمک ها را به ما بکنند. آنها گرفتاریهای بسیاری دارند. به عنوان مثال دهها میلیارد دلار کمک به ویتنام، کوبا و آنگولا و غیره و غیره... که دیگر نمی رسند هزینه این چیزها را تامین کنند. این احزاب کمونیست کشورهای اروپای غربی بودند که با تمام نیروی خود کوشش می کردند برای ما کاغذ جمع کنند، چمدان بخرند و بفرستند که در آنها جاسازی کنیم و انواع و اقسام کمکهای دیگر مانند بر پا کردن تظاهرات و میتینگ هایی علیه رژیم شاه...

و اما وظایف و اشکال کمکهای کشورهای سوسیالیستی که مسئولیت جهانی دارند، به کلی تغییر شکل پیدا می کند. کشورهای سوسیالیستی با تمام نیرو می کوشند که از جنبش خلق های زیر ستم امپریالیسم، بر علیه امپریالیسم و مبارزه آنها به هر شکل که هست، پشتیبانی کنند، از آنها دفاع کنند و به آنها کمک برسانند. اما چگونه؟ دولت سوسیالیستی که نمی تواند ارتش بفرستد، ارتش مزدور امپریالیسم را بیرون کند و قراردادهای اقتصادی و سیاسی نابرابر را پاره کند. این کار، تجاوز است، صدور انقلاب است. کشورهای سوسیالیستی برای این مبارزه، برنامه مشخص خود را دارند. پیش از همه، می کوشند با این کشورها قراردادهای اقتصادی ببندند. هر قراردادی که با یکی از کشورهای جهان سوم بسته می شود، یکی از پایگاههای اقتصادی امپریالیسم در آنجا تضعیف می گردد. به این جهت، شعار ما این است: "توسعه مناسبات با کشورهای سوسیالیستی".

اکنون به یکی از کمکهای کشورهای سوسیالیستی که مستقیماً در جهت تضعیف تسلط امپریالیسم در ایران بود، می پردازیم. سایر کمکها، از حدود این بحث خارج است.

تضعیف مواضع امپریالیسم در ایران، هدف استراتژیک اتحاد شوروی است. تمام کوشش های اتحاد شوروی در ایران در این جهت به کار می رود. امپریالیسم آمریکا، دشمن غدار خلق ما، با دولت ایران قراردادهایی می بندد، و دولت اتحاد شوروی هم زورش نمی رسد که جلوی آنها را بگیرد. زیرا روشن است که قدرت سیاسی این کشور با اینکه جزو "ابر قدرتها" است در جهان نامحدود نیست و چارچوب معینی دارد. دشمن هم بسیار نیرومند است. پس چه کار باید بکند؟ می کوشد که محتوی این قراردادها را تضعیف و تسلط امپریالیسم را در این قراردادها کم کند. پیشنهادهای مختلف می دهد: پیشنهاد قرارداد دوستی و عدم تجاوز، پیشنهاد خروج از سنتو و لغو آن و عقد قرارداد دسته جمعی امنیت آسیایی (در این منطقه) به جای آن و غیره و غیره... این ها تلاشهایی است که دولت شوروی برای داشتن مناسبات سیاسی عادلانه بدون برخورد با کشورهایی نظیر ایران و به خصوص ایران به کار می برد. چرا که ایران برای شوروی خطرناکترین منطقه استراتژیک جهانی است و از این نظر، از هیچ نقطه ای اتحاد شوروی نمی تواند به اندازه ایران، مورد تهدید استراتژیک قرار گیرد. معذالک دولت و ارتجاع ایران با حمایت امپریالیسم آمریکا به طور روز افزونی وطن ما را به یک دژ، به یک پایگاه خطرناک ضد شوروی تبدیل می کرد. اتحاد شوروی در زمینه اقتصادی می کوشد از هر راهی که ممکن است تسلط اقتصادی امپریالیسم را در ایران کم کند یا اندکی ضعیف سازد. وقتی می بیند که ملت ایران علاقه مفراطی به کارخانه دوب آهن دارد، و این موضوع دهها سال است که به صورت یک مسئله ملی درآمد - مثل



مسئله ملی کردن نفت - در لحظه‌ای معین که اقتصاد ایران دچار بحران پولی و مالی شده‌است، می‌آید پیشنهادی بسیار جلب کننده می‌دهد و می‌گوید شما این گازهایی را که بی مصرف در هوا می‌سوزد، به ما بدهید و ما به جای آن یک کارخانه ذوب آهن به شما می‌دهیم. شما این گازهایی را که نابود می‌شود با قیمتی متعادل می‌فروشید و صاحب یک کارخانه ذوب آهن با ارزانترین قیمت - نسبت به قیمت سایر کشورها - می‌شوید. ما از مهندسان باسرف و متخصص ذوب آهن اصفهان که در آمریکا هم تحصیل کرده‌اند، گزارشی داریم که می‌گویند، این کارخانه از مدرنترین کارخانه‌های ذوب آهن جهان است. تمام این لاطائاتی که درباره ضرر دادن این کارخانه می‌گویند دروغ محض است و ناشی از بی‌عرضگی، دزدی، خیانت و غارت‌های مسئولین گذشته آن است. نظیر این کارخانه، هم اکنون، در جنوب فرانسه هم ساخته می‌شود. خوب، چنین پیشنهادی، بسیار عالی است. حداقلش اینست که کارخانه ذوب آهن با ۵۵۰،۰۰۰ تن فولادی که اکنون تولید می‌کند، سالی ۲۰۰ میلیون دلار خرید آهن ایران از امریالیسم را کمتر کرده‌است. ایران با این مبلغ می‌تواند خیلی چیزهای مفید دیگر خریداری کند. اتحاد شوروی، پیشنهادهای اقتصادی دیگری هم با شرایط بسیار مساعد ارائه می‌دهد.

و اما از لحاظ فرهنگی، دولت شوروی می‌گوید بیایید با هم مناسبات فرهنگی داشته باشیم، شما هنرمندان، خوانندگان، ورزشکاران خود را به کشور ما بفرستید و ما هم گروه‌های فرهنگی، هنری و ورزشی می‌فرستیم. شما بیایید شوروی را ببینید، ما می‌آئیم ایران را می‌بینیم. باهم کتاب ردو بدل می‌کنیم. اینها کارهای مفیدی است و برای ما هیچ ضرری ندارد و کمک می‌کند به اینکه سدی در مقابل فرهنگ فاسد آمریکایی ایجاد شود، حتی اگر صدتا کتاب هم به اینجا بیاید.

از لحاظ ایدئولوژیک، اتحاد شوروی علیه تبلیغات مضر ضد کمونیستی امریالیسم مبارزه می‌کند. اگر اجازه نمی‌دادند که کتابهای مارکسیستی به زبان فارسی به ایران داده شود، آنها به زبان انگلیسی می‌فرستادند. بسیاری از مبارزان همین کتابها را گیر می‌آوردند، ترجمه می‌کردند و مخفیانه منتشر می‌ساختند. این امکان خوبی بود. اتحاد شوروی از هرراه که ممکن است، از هر روزنه‌ای هر قدر کوچک، علیه تسلط امریالیسم مبارزه می‌کند.

و اما، درباره تسلط نظامی. ایران تبدیل شده بود به بزرگترین پایگاه ضد شوروی، ضد سوسیالیسم؛ ضد طبقه کارگر جهانی و ضد بشریت. اینها هیچکدام از یکدیگر جدا نیستند. خوب، اتحاد شوروی می‌بایست به نحوی در این دژ مستحکم نفوذ می‌کرد. حتی اگر می‌شد در دیواره این دژ شکاف کوچکی ایجاد می‌کرد تا بتواند برای امروز، فردا یا پس فردا مفید باشد. شما فکر می‌کنید زمانی که دولت شوروی قرارداد فروش وسائل نظامی را با ایران می‌بست.

نمی دانست که چنین تبلیغاتی علیه آن به کار خواهد افتاد؟ و عده‌ای در این تبلیغات به ورطه گمراهی و اشتباه کشانده می شوند و خیال می کنند دولت شوروی دارد به شاه کمک می کند؟ من معتقد هستم که بسیار خوب می دانست و دلیل این اعتقاد من اینست که اتحاد شوروی با هیتلر، با نازیها، قرارداد عدم تجاوز بست. این قرارداد در سال ۱۹۳۹، آستانه جنگ دوم جهانی، بین اتحاد شوروی و آلمان فاشیستی بسته شد. دو کشوری که دشمن واقعی و اساسی یکدیگر بودند، می دانیم که آلمان فاشیستی بزرگترین دشمن بشریت و وحشی ترین بخش سرمایه‌داری جهانی بود. بابتن این قرارداد از روز دوم سپتامبر ۱۹۳۹ تبلیغات اتحاد شوروی بر علیه فاشیسم، یکباره قطع شد. این امر تأثیرات منفی زیادی در پی داشت. بسیاری از آزادیخواهان دنیا را دچار شگفتی کرد. آنهایی که نمی فهمیدند این امر تا چه حد ضروریست، دچار نومی‌دی شدند و گفتند این کار فاشیسم را تقویت خواهد کرد. امپریالیسم غرب هم با بوق و کرنا شروع به تبلیغ کرد که استالین به سوسیالیسم و بشریت خیانت کرد، با هیتلر ساخت و آزادی جهان را در ازاء نصف لهستان به آلمان فروخت! ولی محتوی اساسی این قرارداد چه بود؟ زمان یابی برای تدارک هرچه وسیع تر دفاع، برای نابود ساختن فاشیسم، فرصت یافتن برای تحکیم پایه های صنعتی، استقرار صنایع جنگی در سبیری، بردن صنایع به میزان کافی از غرب به شرق کشور. برای همه اینها زمان لازم بود. اکنون ما می بینیم که جنبه مثبت این قرارداد هزاربار از جنبه منفی آن بیشتر بوده است. در مورد اینکه بستن این قرارداد تا چه اندازه درست بود، تاریخ داوری کرده است.

در مرحله بعدی جنگ، وقتی بین شوروی، انگلستان، آمریکا و فرانسه علیه آلمان فاشیستی قرارداد بسته شد، مگر هر سه کشور متفق شوروی، کشورهای انحصارهای سرمایه داری نبودند؟ چرچیل یکی از وحشی ترین و کین توزترین استعمارگران تاریخ و یکی از سردمداران ضد کمونیست جهان سرمایه داری در تاریخ بوده است. ولی مسئله عمده در آن زمان نابودی فاشیسم بود، یعنی دشمنی بدتر از چرچیل در جهان سرمایه داری. دولت شوروی حساب می کرد که اگر فاشیسم از میان برود، چنان ضربه‌ای به چرچیل ها و مجموعه امپریالیسم خواهد خورد که دیگر نخواهند توانست کمر راست کنند.

پس از آن، در زمان جنگ، دوران سکوت پیش آمد. تبلیغات بسیار شدید شوروی علیه امپریالیسم انگلیس، قطع شد. کارگران هند که زیر چکمه انگلیسی ها جان می کردند، از این امر بسیار ناراحت شدند. می توان گفت که این مسئله در هندوستان تأثیری تاریخی و طولانی به جای گذاشته است. چراکه هنوز هم بیشتر مردم هندوستان تحت تأثیر حزب کنگره هستند، زیرا این حزب در زمان جنگ با انگلستان مبارزه می کرد. ولی اگر فاشیسم پیروز شده بود، چنان حکومت مستعمراتی در هندوستان برقرار می شد که مردم آن، از زیر پاشنه انگلیس، به

جهنم هولناک‌تر و خشن‌تری رانده می‌شدند و مسئله صد رحمت به کفن درد پیش می‌آمد.

در اینجا نیز، جهت عمده مطرح است. این سکوت و همکاری، لازم بود. چرا که امپریالیسم آلمان و ژاپن خطرناکترین بخش امپریالیسم جهانی بودند و پیروزی آنها کابوس وحشتناکی بود که می‌توانست دنیا را مدت طولانی زیر "پاشنه آهنین" یکی از سیاه‌ترین و هولناک‌ترین رژیم‌های اختناق‌ی تاریخ بشر نگهدارد.

به همین جهت، ما همیشه به هر عمل سیاسی که از سوی کشورهای سوسیالیستی و به ویژه بزرگترین سنگر اردوگاه سوسیالیستی، اتحاد شوروی، انجام می‌شود، در چارچوب مبارزه عمومی علیه امپریالیسم و برای نابودی آن برخورد می‌کنیم، نه در افق‌های محدود و کوچک.

به همین ترتیب، اعتصاب کارگران نفت جنوب در دوران جنگ، که مواد سوختی را برای جبهه‌های گوناگون نبرد ضد فاشیسم تامین می‌کردند، درست نبود. زیرا این جبهه جلوی تانکهای آلمانی را سد کرده بود و آنها را نابود می‌کرد. وقتی مسئله را در چارچوب منافع طبقه کارگر می‌نگریم، در می‌یابیم که این اعتصاب، در آن لحظه زیان آور و عملی ضد انقلابی و برضد منافع طبقه کارگر ایران بوده است. می‌بینید که چگونه یک عمل، در چارچوبهای مشخص گوناگون، به ضد خود تبدیل می‌شود. این اقتضای مارکسیسم، و تحلیل علمی حوادث و پدیده‌هاست.

برداشت‌ها از تمام پدیده‌ها باید به همین شکل باشد. ما همیشه باید طبق آموزش‌های اصولی مارکسیسم، از کل، از چارچوب عمده حرکت کنیم تا بتوانیم جزئیات را به خوبی تشخیص دهیم. اگر از جزء به سوی کل حرکت کنیم، همیشه گیج و گم خواهیم بود. درست همانطور که دوستان مغرور چریک ما عمل می‌کنند. مثلاً "در مسئله رای دادن به جمهوری اسلامی، کل را تماماً" از یاد می‌برند. آنها فراموش می‌کنند که در اینجا مسئله از بین بردن سلطنت، پایگاه تاریخی امپریالیسم، و نابودی تاریخی یکی از پرست‌ترین نهادهای ارتجاعی مطرح است. مسئله عمده در اینجا این نیست که به دنبال جمهوری، واژه دموکراتیک باشد یا اسلامی. این مسئله، کاملاً فرعی است. این دوستان، چون از جزء به سوی کل حرکت می‌کنند، در مقایسه بین دموکراتیک و اسلامی، در چاله می‌افتند.

مارکسیست‌های راستین در برخورد با همه مسائل همیشه دقیقاً بررسی می‌کنند که جنبه‌های مثبت و منفی هر عمل مانند هر پدیده تاریخی دیگر چقدر است و کدامیک برد دیگری برتری دارد. اگر جنبه مثبت آن برجسته منفی می‌چربد، در انجام آن تردید نباید داشت و اگر خلاف این باشد، باید از آن دوری جست. این شیوه ارزیابی دقیق درسی است که لنین برای تعیین تاکتیک به

انقلابیون جهان آموخته است: باید حساب کنی هرکاری که انجام می دهی، چقدر سود دارد و چقدر زیان. این حساب معمولی هرقبال هم هست، که بعضی از مدعیان مارکسیسم هیچ وقت به آن عمل نمی کنند! مگر لنین نمی دانست که تبلیغات علیه صلح برست لیتوفسک چقدر وحشتناک خواهد بود؟ این عمل به قدری غیر قابل هضم و نپذیرفتنی می نمود که در خود کمیته مرکزی حزب بلشویک هم جناح نیرومندی حاضر به پذیرش آن نشدند و محکومش کردند. می گفتند: دیگر از این بدتر هم چیزی پیدا می شود!؟ اما لنین بر اساس ارزیابی درست جنبه مثبت و منفی مسئله، در جواب آنهایی که ایراد می گرفتند و می گفتند ما برای صلح با آلمان بهای بسیار گزافی پرداختیم، می گوید: اگر لازم بود تا اوراق هم عقب بنشینیم، و به این قیمت حکومت شوراها را در جنگلهای سیبری حفظ کنیم، این کار را می کردیم! زیرا مسئله عمده این بود که حکومت شورایی را نگاه داریم. حفظ حکومت شورایی، تمام این شکست ها را جبران می کرد."

ما معتقدیم که تمام مسائل تاکتیکی باید به این شکل، و با تمام دقت یک بازی شطرنج بزرگ سیاسی جهانی ارزیابی شوند. بازی شطرنجی که ۶۲ سال است ادامه دارد، و ما آن را تنها به حساب پیروزی سوسیالیسم می توانیم بگذاریم. فقط به این هشت - ده سال اخیر اگر نگاه کنیم، این فهرست کوچک پر افتخار را می بینیم: ویتنام، لائوس، کامبوج، آنگولا، موزامبیک، گینه بیسائو، دماغه سبز، اتیوپی، یمن جنوبی، افغانستان. در این سالها، ده کشور به سوسیالیسم پیوسته و یا در این راه گام نهاده اند. طی همین سالها، در پرتغال، یونان و اسپانیا، فاشیسم با شکست روبرو شده است. در کشورهای اروپای غربی، کمونیست ها به پیروزی های بزرگی دست یافته اند. در آمریکای لاتین پایگاههای امپریالیسم به لرزه افتاده است. در منطقه کشورما، انقلاب ایران یکی از مهمترین پایگاههای امپریالیسم جهانی و ارتجاع وابسته به آن را درهم شکسته است. اینها محصول نبرد در عرصه این شطرنج بزرگ جهانی، در ده سال اخیر است. حالا اگر شما سه دهه بعد از جنگ را بنگرید و دستاوردهایی را که انقلاب جهانی در این سالها، در این شطرنج بزرگ جهانی به دست آورده با هم مقایسه کنید آن وقت به این نتیجه می رسید که در دهه هشتاد چه خبر خواهد شد؟

بازرگان در یکی از سخنرانی هایش به شوخی گفت: "قانون ملی کردن صنایع بجهایست که ما زائیده ایم و پنج ماهه هم زائیده ایم. یعنی دو ماه کمتر از بچه هفت ماهه!" و شیرین گفت. واقعیت این است که انقلاب ایران زود به دنیا آمد، خیلی سریع تر از آنکه می شد تصور کرد. خود ما با همه خوش بینی، حساب می کردیم که تغییر و تحولات ایران در حدود اوائل دهه ۱۹۸۰ تحقق خواهد یافت. اما آهنگ تحولات جهان و ارد چنان مرحله ای شده است و چنان

شاب روزافرونی به خود گرفته است که انسان حیرت می کند .  
این آن شطرنج بزرگ جهانی است . در این عرصه بیکار ، کوبا علی رغم  
امپریالیسم آمریکا ، نیروهای داوطلبش را به آنگولا می فرستد و به نیروهای  
انقلابی آنگولا کمک می کند تا متحدین آمریکا را تارومار نمایند . این هم یکی از  
حرکات این بازی شطرنج بزرگ جهانی است که از سوی سوسیالیسم برای تضعیف  
امپریالیسم از همراه ممکن صورت می گیرد . در این روند تضعیف امپریالیسم ،  
هرگز نباید کفه های ترازو ، یعنی جنبه های مثبت و منفی مسئله را فراموش کرد .  
اگر کاری پنجاه و یک درصد مثبت و چهل و نه درصد منفی است ، در انجام آن  
تردید روا نیست . فروش جنگ افزار از طرف کشورهای سوسیالیستی به کشورهای  
دنیای سوم را در چارچوب همین مبارزه بغرنج تاریخی دوران ساز نیروهای ضد  
امپریالیستی برای تضعیف و به عقب راندن و بالاخره از پا در آوردن امپریالیسم  
جهانی باید ارزیابی کرد . در جهان هم نظایر آن بوده است و باز هم خواهد  
بود .

ما از این چارچوب به مسائل نگاه می کنیم . ما جزء را در رابطه با کل و به  
عنوان تابع کل می بینیم . به همین جهت است که قضاوت ما با آن قضاوت  
سطحی - که با این ماشین ها و ابزارها آمدند و مردم ما را کشتند ! - صد و هشتاد  
درجه تفاوت دارد . این قضاوت سطحی ، ابتدایی و غیر علمی است . و قضاوت  
ما کلی و علمی . ممکن است هنوز هم دوستانی باشند که این مسئله را نپذیرند ،  
ولی ما امیدوار و معتقدیم که اگر این دوستان انقلابی صادق باشند ، تجربه  
زندگی در آینده ، صحت مسئله را به آنها نشان خواهد داد . همچنان که به  
مخالفان سرسخت ما ، در آن زمان که مبارزه<sup>۱</sup> ضد فاشیسم را در ایران آغاز کرده  
بودیم ، نشان داد . آموزش تجربه زندگی چنان بود که این افراد ، ۳ یا ۴ سال  
بعد به صفوف حزب ما پیوستند و ۵ یا ۶ سال بعد به عنوان قهرمانان توده های  
جان خود را فدای آرمانهای حزب ما و مردم خویش ساختند .

همان طور که امروز می دانیم ، پاره های از افراد یک گروه از چریکهای فدایی  
خلق که قبلا " حزب ما را نفی می کردند ، متهم می ساختند و بدترین دشمنان  
ما را به ما می دادند ، به عنوان قهرمانان حزب ما ، جان خود را فدا کردند و  
پاره های دیگر از آنها به عنوان مبارزان بسیار مورد احترام ما امروز در صفوف  
حزب ما جای دارند . ما اطمینان داریم بسیاری از این مبارزان صدیق ضد  
امپریالیستی که امروز به ما دشنام می دهند و ناروا و از سر احساسات هم دشنام  
می دهند ، فردا سربازان ، پس فردا افسران و شاید پسین فردا بعضی هاشان نیز  
رهبران حزب توده ایران خواهند بود . ما در این مورد هیچ تردیدی نداریم و  
نخواهیم داشت .

## حزب توده ایران و هیات حاکمه کنونی

س - در روزنامه "مردم" امروز آمده است که حزب توده ایران از یک حزب مخالف رژیم سلطنتی به یک حزب مدافع رژیم کنونی کشور و تحکیم بخشنده جمهوری اسلامی ایران بر مبنای جهت ضد امپریالیستی، دموکراتیک و خلقی تبدیل شده است. آیا واقعا "حزب در حال حاضر مدافع رژیمی است که پیوند با امپریالیسم و تحمیق توده ها و برقراری کامل مناسبات بورژوازی بر کشور و طرد عناصر میهن پرست در درون هیئت حاکمه، از مشخصات بارز آن است؟

ج - ببینید رفقا! در اینکه سیاست و موضع اجتماعی امروز حزب توده ایران در مقایسه با دوران رژیم سلطنتی پهلوی به کلی متفاوت است، شکی نیست و نمی توان آن را انکار کرد. این مسلم است که دز کشور ما انقلابی صورت گرفته است. اگر ماهیت رژیم کنونی آن چیزی باشد که در قسمت آخرین سوال نوشته شده است، یعنی "درجهت پیوند با امپریالیسم، تحمیق توده ها، برقراری کامل مناسبات بورژوازی بر کشور و طرد عناصر میهن پرست از درون هیئت حاکمه"، در آن صورت، سیاست حزب ما به کلی نادرست از آب درخواهد آمد. اما، همچنانکه گفتیم، ما رژیم کنونی ایران را اینطور ارزیابی نمی کنیم. اگر دوستانی هستند که واقعا "معتقدند رژیم کنونی ایران دارای چنین مشخصاتی است، باید با آنها بحث کنیم تا یا نظر ما را بپذیرند و یا با دنبال کردن این ارزیابی، سیاست خود را انتخاب کنند. ارزیابی ما از رژیم کنونی ایران این است که در اینجا انقلابی رخ داده و قدرت از دست طبقه حاکمه سابق - نه تنها از دست شاه و دارودسته اش، بلکه از دست طبقه حاکمه وابسته (سرمایه داران و زمینداران بزرگ وابسته نیز) بیرون آمده و به دست گروه تازه ای متشکل از نمایندگان طبقات و قشرهای دیگر اجتماعی افتاده است. حتی عناصری که به اعتقاد ما نماینده بورژوازی لیبرال ایران هستند، در دولت قشرها و طبقات به قدرت رسیده، نماینده طبقه حاکمه سابق ایران یعنی سرمایه داری وابسته و زمینداران بزرگ وابسته به امپریالیسم نیستند و از منافع طبقاتی آنها دفاع نمی کنند.

حزب توده ایران معتقد است که در برابر طبقه حاکمه دوران طاغوت، تمام خلق تشکیل می شد از طبقه کارگر، دهقانان، خرده بورژوازی کوچک شهر، خرده بورژوازی شهری، سرمایه داری کوچک و سرمایه داری متوسط ملی. این طیف نیروهای خلقی جامعه بود. خوب، قدرت حکومت عمدتا "به همین نیروها

منتقل شده است. منتهی، قشرهای معینی از این نیروها دارای سرکردگی هستند. در شرایط کنونی، طبقه کارگر، اکثریت مطلق دهقانان، خرده بورژوازی شهری، بخش مهمی از سرمایه داری کوچک و سرمایه داری ملی به دنبال این هیئت حاکمه جدید، که در روحانیت مبارز متبلور شده، هستند. اینکه چطور قدرت در درجه اول به دست روحانیت مبارز افتاده است، به هیچ وجه تصادفی نیست و دلایل عینی تاریخی آن، در تکامل سی ساله اخیر جامعه ایران نهفته است. به این ترتیب مسلم است که این هیئت حاکمه جدید نماینده طبقات حاکمه قبلی نیست. اما آیا می توان گفت که نماینده زحمتکشان است؟ مسلماً نه. در آن، تمایلاتی در جهت دفاع از زحمتکشان هست. آن قدرت واقعی که این هیئت حاکمه را روی کار آورده، قدرت زحمتکشان بوده است. این واقعیت را بارها امام خمینی گفته است. همین امروز آیت اله خمینی یکبار دیگر با صراحت تمام گفته است که انقلاب ما، انقلاب زحمتکشان شهرو روستا است. گفته است که اینها هستند که انقلاب را به پا کرده اند و باید به خواستهای آنان جواب داد. واقعیت هم این است که نیروهای محرکه انقلاب عبارت بودند از زحمتکشان شهر که در تظاهرات میلیونی و صدها هزار نفری، هفتاد هزار شهید دادند. بخش بزرگی از آن عبارت است از طبقه کارگر قهرمان ایران که با اعتصابات سراسری خود، رژیم وابسته سلطنتی را به زانو درآورد و کمربش را خرد کرد. این نیروها بر انقلاب هم تاثیر می گذارند. یعنی انقلاب ناگزیر است در جهت برآورده کردن مقداری از حقوق و خواستهای آنها، کوشش کند. الان، هیئت حاکمه طیفی است ناهمگون از قشرهای گوناگونی که در انقلاب شرکت کرده اند. تمام آنها در این طیف نفوذ دارند. مدافعان طبقه کارگر همیشه فقط مارکسیست لنینیست ها نیستند. در میان همین مسلمانها که هیئت حاکمه را تشکیل می دهند، کسانی هستند که صرفنظر از جهان بینی، از خواست های واقعی اجتماعی طبقه کارگر تا حدود زیادی دفاع می کنند. به همین جهت است که ما می گوئیم طبقه کارگر هم مهر خود را به نحوی از انحاء بر این هیئت حاکمه زده است، خواستهایش را مطرح کرده و می کوشد آنها را تحقق بخشد. در این طیف، الان یک نبرد داخلی وجود دارد. هریک از اقشاری که در این طیف شرکت دارند، می کوشند که انقلاب را در چارچوب منافع طبقاتی خود محصور کنند. این نبرد هنوز در جریان است و در هیئت حاکمه کنونی و بالاتر از آن، در جنبش انقلابی ایران، روند لایه بندی راه تکامل خود را می پیماید. هنوز زمان کافی نگذشته است. اما چرا این لایه بندی به طور سریع شکل نمی گیرد؟ واقعیت این است که با وجودی که منافع طبقات واقشار گوناگون اجتماعی که در جنبش انقلابی ایران شرکت داشته اند، با یکدیگر تضادهای جدی دارد، هنوز لایه بندی به طور قطعی ظاهر نشده است. این امر ناشی از دو علت ذهنی و عینی، یا فکری و مادی است. علت فکری و ذهنی این امر

عبارت از این است که تمام جنبش هنوز زیر رهبری بی چون و چرای آیت اله خمینی است. آیت اله خمینی با نقشی که در تکامل انقلاب ایران ایفا کرد، با آن رهبری قاطع، پیگیر و تزلزل ناپذیرش تا روز ۲۱ و ۲۲ بهمن، احترام و محبت عمیق مردم ضد رژیم رابه خود جلب کرد، و به ویژه در میان اقشار ضعیف و پائینی اجتماع: کارگران، دهقانان و خرده‌بورژوازی شهری هنوز از اعتبار و نفوذ فوق العاده‌ای برخوردار است و همین خود عامل تعیین کننده وحدت جنبش در مجموعه خویش است. هنوز لایه‌های گوناگون، نتوانسته‌اند قدرت آن را به دست آورند که از زیر این چتر خارج شوند و مستقل وجداگانه عمل کنند. و این تنها منحصر به جامعه ایران نیست. در بسیاری از کشورها شخصیت های بزرگی پیدا شده‌اند که در مرحله‌ای از تاریخ نقش بسیار بزرگ و تعیین کننده‌ای داشته‌اند. این شخصیت ها، تا مدتی طولانی، چتری بوده‌اند بر روی تضادها و تناقضات دوران جامعه خودشان. در هندوستان، مثلاً، "نهریو چنین شخصیتی بود. تاوقتی نهریو وجود داشت، تمام لایه‌ها، جناحها و قشرها به حد چشمگیری در حزب‌کنگره‌گرد آمده بودند و در زیر چتر وحدت آفرین رهبری او به جدال و درگیری با یکدیگر مشغول بودند و توی سروکله هم می‌زدند. اما شخصیت نهریو، هنوز وحدت جنبش ملی را حفظ می‌کرد. پس از نهریو قشر بندی و لایه بندی نیروها سرعت بیشتری گرفت.

علت دوم که گفتیم علت عینی یا مادی است، عبارت است از اینکه انقلاب ایران امکانات مالی بزرگی دارد که ناشی از درآمد نفت است. اگر این امکانات در میان نبود، انقلاب بسیار زودتر از اینها با دشواریهایی روبرو می‌شد که روند لایه بندی، سمتگیری و قاطعیت و مبارزه نیروهای درونی طیف شرکت کننده در آن را تسریع می‌کرد. اما درآمد عظیمی که از نفت به دست می‌آید، به صورت عاملی تسکین دهنده در خارج این تضادها، جریان تصریح و تسریع برخورد میان جناحها و نیروها را کند می‌کند و دارای جنبه مثبت است. البته جهات منفی هم دارد، اما تاثیرات مثبتش بر جهات منفی آن می‌چربد. زیرا فقدان این امکانات، به دلیل اینکه جنبش انقلابی هنوز نتوانسته‌است سازمان نیرومند و منظمی برای دفاع از انقلاب به وجود آورد، خطر دسیسه، تحریک و بازگشت ضد انقلاب را بیشتر می‌کرد. به این ترتیب، امکانات مالی ناشی از درآمد نفت به هیئت حاکمه حدیدکمک فراوانی کرده‌است. اصولاً "ضد انقلاب در استفاده از مشکلاتی که پس از هر انقلاب در اقتصاد کشور و زندگی عمومی اجتماع به وجود می‌آید، استاد است. ما هم اکنون هم می‌بینیم که با وجود عامل مهم درآمد نفت، ضد انقلاب چقدر ماهرانه از کمبودها، نارسایی‌ها و نارضایتی‌های مردم استفاده می‌کند.

به این ترتیب برداشت ما از جنبش انقلابی ایران این است که هنوز دارای ماهیت ضد امپریالیستی، جهات جدی خلقی و جنبه‌های دموکراتیک است.



کوشش ما این است که این جهات و جنبه های مثبت را تقویت کنیم و از باز ت آنها به عقب جلوگیری کنیم. ما در بیانیه های که منتشر ساختیم، (در شرایط حمله نظامی به کردستان و تعطیل اکثر نشریات و دفاتر حزبی) نوشتیم که الان شرایط بحرانی است، نیروهای راستگرا به موفقیتی دست یافته اند و با کمک توطئه های امپریالیستی در سیاست داخلی کشور، چرخشی به راست صورت گرفته است که می تواند در زمینه های دیگر نیز عواقب ناگواری به بار آورد. ما در آن بیانیه همچنین متذکر شدیم که امکان این هست که بتوانیم جلو این چرخش به راست را، باتلاش متحد تمام نیروهای راستین ملی و خلقی و حتی آن نیروهایی در هیئت حاکمه که طرفدار چنین چرخشی نیستند، بگیریم، آن را عقب بزنیم، و این حمله دسیسه آمیز را خنثی سازیم.

ما معتقدیم که انقلاب ایران در مجموع خود به این موفقیت دست یافت. آزاد شدن فعالیت حزب توده ایران، روزنامه "مردم" و روزنامه های دیگری که پس از آن آزاد شدند و یا قرار است آزاد شوند، این امر را ثابت می کند. مطلب دیگری که در اینجا باید گفت این است که به عقیده ما این چرخش به راست و نتایج بعدی آن یک مسئله ساده و یک تصادف نبود، که مثلاً "دادستان انقلاب چنین کاری کرده باشد و بعد کسان دیگری آمده باشند و جلوی آن را گرفته باشند. به نظر ما، مسائل عمیقی تری پشت آن بود. به عبارت دیگر، نیروهای علاقمند به آزادی که همان پیروان راستین خط امام خمینی هستند، توانستند چنین تصمیمی بگیرند و این بازگشت را عملی سازند. و این هم در نتیجه اثرات منفی ناشی از پیشرفت راستگرایان و انحصار طلبان، و مقاومت و عمل همه نیروهای طرفدار دموکراسی در برابر آنها، جامه عمل به خود پوشید. نتیجه این مقاومت و عمل، تغییری است که اکنون می بینیم پیدا شده و به نظر ما دارای جنبه های مثبت و جدی اجتماعی است. البته ما آنقدر خوشبین نیستیم که بگوئیم دیگر راه برای تحول آزاد و بدون دغدغه باز شده است و دیگر مانعی بر سر راه آن نیست. در آینده، باز هم ممکن است از این فراز و نشیب ها و حادثه ها پیش بیاید و بار دیگر نیروهای راستگرا بتوانند تسلط موقت یا طولانی تری پیدا بکنند. اما تجزیه و تحلیلی که از شرایط لحظه کنونی می توان به دست داد، این است که از سوی راستگرایان حمله ای صورت گرفت که طی آن توانستند پیشرفت هایی بکنند و در جبهه نبرد نیروها، موضعی را بگیرند. ولی الان این مواضع بازپس گرفته شده و آنها به عقب رانده شده اند. ما همین امروز می بینیم که لحن سخنان مقامات در جهت دیگری است. آیت اله خمینی باز امروز تاکید کرد که انقلاب را زاغه نشینان و طبقات محروم پیش برده اند. خوب، این شعار بزرگی است. یا اینکه آیت اله خسروشاهی می گوید که اگر مسئله مسکن را به من واگذار کنند در عرض چند روز با روشی انقلابی تمام خانه های خالی را به زاغه نشین ها و کسانی که خانه ندارند می دهیم، ولی دولت

نمی گذارد و هی ماده قانونی پیش من می آورند و جلوی این کار را می گیرند در حالی که باید این کار انجام شود.

به این ترتیب، می بینیم گرایش هایی که در مقامات رهبری انقلاب وجود دارد، به کلی با هم متفاوت است. این گرایشها، آن طور که سوال کننده در قسمت دوم سوال خود نوشته است، تنها در جهت برقراری کامل مناسبات بورژوازی بر کشور، طرد عناصر میهن پرست، پیوند با امپریالیسم و تحمیل توده ها نیست. ما با پاره ای از این گرایشهای گوناگون که دارای رنگها و جهان بینی های مختلفی هستند، و در زیر پرچم اسلام شدیداً با جهان بینی مارکسیسم مخالفند، نقاط مشترک بیشتری داریم تا با بسیاری از نیروهایی که معتقدند مارکسیست هستند و دارای جهان بینی سوسیالیسم علمی. زیرا آن نیروهای اسلامی که زیر پرچم اسلام هستند، از لحاظ اجتماعی، طبقاتی و ملی، در موضعی به مراتب نزدیک تر و قاطع تر به ما قرار دارند. دو نقل قول از دو شخصیت موثر که در جهات مختلف رهبری انقلاب اسلامی قرار گرفته اند، می آورم، زیرا در این زمینه بسیار گویا و روشنگر است. آیت اله طالقانی به سفیر و نمایندگان کوبا گفت ما با کمونیست ها در بسیاری مسائل و امور، در آنچه که مربوط به زمین است، نزدیک هستیم و نظریاتمان شبیه است، جز در مسائل آسمانی. یکی دیگر هم یزدی بود که در باره اش خیلی حرفها می زنند ولی گفته بسیار جالبی دارد که نقل آن می تواند در زمینه بحث ما روشنگر باشد. یزدی گفته است که: "فیدل کاسترو از بسیاری از مسلمانها و مسلمان نماها. مسلمان تر است." و یا "اگر به ضوابط انقلاب کوبا توجه کنیم، به آن انقلاب اسلامی که مورد نظر ما است، بسیار نزدیک تراست."

ما هم در برنامه، جبهه متحد خلق، روی این مسئله تکیه کرده ایم که ایدئولوژی و جهان بینی، نباید موجب جدایی در جبهه خلق گردد. تمام نیرو های خلقی و ضد امپریالیست، صرف نظر از هرجهان بینی و ایدئولوژی که می خواهند داشته باشند، می توانند در این جبهه گرد آیند و بایکدیگر همکاری کنند. مبارزه این جبهه، باید براساس موضعگیری نسبت به مسائل مشخص جامعه ایران از لحاظ طبقاتی و لایه بندی طبقاتی انجام گیرد. مثلاً " شما طبقات و قشرهای گوناگون خلقی جامعه را در نظر بگیرید. در طبقه کارگر کارگرانی هستند که مسلمانند، کارگرانی هستند که نماز نمی خوانند، بخشی از آنها طرفدار سوسیالیسم علمی هستند. یا اکثریت عظیم دهقانان، مسلمان متعهد هستند ولی ممکن است در میان آنها دهقانان بی چیز و زحمتکشی هم باشند که مسلمانان متعهدی نباشند. به مذهب دیگری اعتقاد داشته باشند و یا اصلاً به جهان بینی دیگری از جمله مارکسیسم باور داشته باشند. یا مثلاً روشنفکران را نمی توان به دو گروه مسلمان متعهد و غیر مذهبی تقسیم کرد. می دانیم که بسیاری از روشنفکران ملی به آن صورتی که قشربون می خواهند، تعهد مذهبی

ندارند. البته بخشی از آنها مسلمانند، منتها نه به آن صورت که اشاره کردیم. بخشی از آنها اعتقادات مذهبی ندارند و جهان بینی های دیگری را دنبال می کنند: جهان بینی علمی دارند، ماتریالیست هستند، طرفدار سوسیالیسم علمی هستند ولی تمام آنها در مبارزه ملی، مبارزه برای پیشرفت، برای آزادی، علیه رژیم استبدادی و استعماری و علیه زمینداری بزرگ و سرمایه داری وابسته شرکت می کنند و می توانند فعالانه با یکدیگر همکاری داشته باشند. مفهوم «جبهه» متحد خلق برای ما، همکاری میان تمام این نیروهایی است که در بالا به آنها اشاره کردیم. به این ترتیب، تذکر این مطلب هم برای دوست سؤال کننده لازم است که بیانیه ما در مورد «چرخش به راست در سیاست داخلی» به معنای این نبوده که حالا دیگر اوضاع به جایی رسیده که باید شکل و شیوه مبارزه را تغییر داد و از صورت یک عنصر سازنده و انتقاد کننده از نظام کنونی اجتماعی درآئیم و به یک عنصر مبارزه کننده برای سرنگونی این رژیم تبدیل شویم. بلکه مسئله چنان بود که ما در همه نشریات خود توضیح دادیم، و فکر می کنیم که پیش بینی ما درست بوده است. ما توانستیم عناصر قشری و راستگرا را، از لحاظ برخورد سیاسی به مسائل و شناخت اجتماعی، فعلا "یک قدم به عقب برانیم و امیدواریم در این امر بیشتر برویم. البته ما این کار را نمی توانستیم و نمی توانیم به تنهایی انجام دهیم. منظور همکاری تمام نیروهایی است که به مبارزه در این عرصه های مهم معتقد هستند: مبارزه بی امان ضد امپریالیستی، مبارزه برای درهم شکستن تمام پایه های استبداد سلطنتی و سرمایه داری بزرگ وابسته، تامین آزادیهای دموکراتیک خلقی یعنی آزادیهایی که در جهت مبارزه برای رسیدن به هدفهای بالا و بهبود بنیادی شرایط زندگی زحمتکشان باشد، یعنی ایجاد دگرگونی بنیادی اقتصادی در جامعه به سود زحمتکشان. تمام نیرو هایی که طرفدار پیشبرد این مبارزه باشند، باید متحداً عمل کنند و هرکس اشتباهات یا عمداً خلاف آن حرکت کند، به ضد انقلاب کمک رسانده و جبهه خلق را تضعیف کرده است.

پس در سیاست ما تغییری پیدا نشده و ما همچنان در مجموعه جنبش انقلابی همان سیاست عنصر سازنده یعنی انتقاد، افشاگری و مبارزه با عوامل استعمار، استبداد، سرمایه داری وابسته و استثمار را به پیش خواهیم برد. هیچکس هم نمی تواند ادعا کند که در این مبارزه کوتاهی کرده ایم. خود همین بیانیه کمیته مرکزی حزب درباره «چرخش به راست در سیاست داخلی» و آنچه که پس از این انتشار خواهیم داد، بر همین اساس استوار است.

## دلایل خلقی بودن حاکمیت

س - شما می‌گوئید که هنوز در هیئت حاکمه لایه بندی طبقاتی به وجود نیامده است. با توجه به گرایش های گوناگون موجود در هیئت حاکمه، آیا تا کنون بیشتر عملکردهای آن در جهت منافع امپریالیسم نبوده‌است؟

ج - آخر اگر واقعا " این طور است، چرا امپریالیسم تمام امکانات تخریبی و تبلیغاتی خود را در جهان علیه این هیئت حاکمه به کار انداخته و از آن با تنفر یاد می‌کند؟ اگر عملکردهای این حکومت به نفع امپریالیسم بود، باید حتما" مورد پشتیبانی همه جانبه امپریالیسم قرار می‌گرفت. به خصوص به خاطر موقعیتی که کشور ما در رابطه با همسایگی شوروی دارد. باید کمی واقع بین بود. آیا آنچه در ایران انجام گرفته که مسلما " هیئت حاکمه" کنونی و در راس آن امام خمینی در آن نقش مهم داشتند، بیشتر در جهت منافع امپریالیسم بوده است؟ چهل هزار مستشار و کارشناس آمریکایی را بیرون کردند، آن همه قرارداد های خرید تسلیحات لغو شد، تمام پایگاههای جاسوسی آمریکایی و ضد شوروی را برچیدند، از پیمان سنتو خارج شدیم و به کشورهای غیر متعهد پیوستیم، سرمایه های کارگزاران بزرگ امپریالیسم را مصادره کردند، سردمداران رژیم شاه را گرفتند و به چوبه‌های اعدام بستند، سرمایه‌داران کلان را ملی کردند، این همه سرمایه دار وابسته گریختند و تمام دارایی ها و سرمایه هایشان را بنیاد مستضعفین گرفته‌است و دارد در جهت منافع مستضعفین به کار می‌اندازد و و... اینها همه در جهت منافع امپریالیسم بوده‌است؟ واقعا " انصاف هم خوب چیزی است! ما اگر چنین برخوردی با مسائل داشته باشیم، دیگر نمی‌توانیم ادعای واقع بینی سیاسی هم بکنیم.

همانطور که در تحلیل‌های حزب ما و در مصاحبه‌های مطبوعاتی که همه آنها در روزنامه " مردم " چاپ شده، آمده‌است، به نظر ما هیئت حاکمه کنونی، یعنی دولت، شورای انقلاب و رهبری انقلاب گامهای چشمگیری در مبارزه با امپریالیسم برداشته‌اند. البته ابتکار عمل در این مسیر بیشتر در دست رهبری انقلاب و بعد شورای انقلاب بوده‌است و نه دولت. در تمام کشورهای جهان، در جهان دموکراتیک، انقلابی و ضد امپریالیستی، ارزش فوق العاده‌ای برای این اقدامات قائلند. اگر ما اینها را نبینیم، نمی‌دانم این عمل را به چه چیز باید تعبیر کرد و آن را از کدام موضع دانست. خیلی که با حسن نیت باشیم، باید بگوئیم این نظریات متعلق به چپگراترین و افراطی ترین عناصری است که هیچ

چیز را با حسن نیت نمی بینند .

## نیروهای شرکت کننده در جبهه متحد خلق

س - برای بعضی ها این توهم پیش آمده است که جبهه متحد خلق شامل گروه‌های قشری و مائوئیست ها هم می شود . آیا این درست است ؟

ج - ما در مورد جبهه متحد خلق ، برنامه خود را منتشر کرده ایم . اصلاً محتوی این برنامه می گوید : مرگ بر مائوئیسم ! زیرا در این برنامه سیاست خارجی بسیار روشنی در جهت مبارزه بی امان و آشتی ناپذیر با امپریالیسم به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و دوستی با کشورهای سوسیالیستی و تمام جنبش های آزادی بخش ضد امپریالیستی جهان ، و در مرکز همه اینها اردوگاه سوسیالیسم ، مطرح شده است . من فکر نمی کنم هیچ مائوئیستی برنامه چنین جبهه‌ای را بپذیرد و بخواهد در آن شرکت کند . زیرا سیاست تمام مائوئیست ها در جهت تخریب این جبهه و جلوگیری از هرگونه همکاری در یک جبهه وسیع عمیقاً ضد امپریالیستی است . مائوئیسم با امپریالیسم همکاری می کند و می خواهد تسلط امپریالیسم دوباره در همه جا برقرار شود . مثلاً " الان در آنگولا با تمام قدرت می کوشد که نیروی انقلابی میلا را از میان ببرد و جناح فنلا ، یعنی نیروهای طرفدار امپریالیسم را به پیروزی برساند . سیاست مائوئیست ها در تمام جهان ، در این جهت است . به همین علت ، پیوستن آنها به جبهه متحد خلق ، که علیه تسلط امپریالیسم مبارزه می کند ، امکان ندارد .

و اما در مورد نیروهای قشری . این نیروها هم غیر ممکن است در جبهه‌ای که کمونیست ها پیشنهاد آن راداده اند و خود نیز در آن شرکت دارند ، شرکت کنند . اگر هم حاضر به این همکاری باشند ، دیگر قشری نیستند . قشری یعنی انحصار طلب و آشتی ناپذیر با تمام نیروهای چپ . از طرف دیگر ، همچنان که گفتیم ، آن نیروهای مذهبی را که آماده باشند با کمونیست ها در یک جبهه و یک سنگر بجنگند ، دیگر قشری نمی توان نامید . به همین جهت ، خود این سوال ، زیر بنای محکمی ندارد .

## درباره روش چریکهای فدایی در کردستان

س - اگر سازمان چریکهای فدایی خلق در جنگ کردستان دخالت دارد، چرا حزب از آن به عنوان یک نیروی راستین چپ نام می برد؟

ج - ما نیروهای راستین چپ را تنها براساس این یا آن اشتباه، و این یا آن تاکتیک درست یا نادرست ارزیابی نمی کنیم. مادرباره این نیروها چنین قضاوت می کنیم که در هدفها و در آنچه برای آن مبارزه می کنند صادق هستند و این هدفها به طور کلی با خواستهای مردم ایران منطبق و هماهنگ است. بدیهی است که این نیروها، برای رسیدن به هدفهای خود در این یا آن مرحله از تاریخ، ممکن است روشهای نادرستی در پیش گیرند. ما آن روشها را اشتباه می دانیم، مورد انتقاد قرار می دهیم و ممکن است موضع بسیار سختی نیز در برابر آنها اتخاذ کنیم. ولی در اینکه اینها جزو نیروهای صادق انقلابی ایران هستند، تردید نمی کنیم. مگر در سالهای گذشته که چریکهای فدایی خلق طرفدار مبارزه مسلحانه خیابانی با مامورین ساواک بودند، و ادعا می کردند که از این راه می توانند در ایران انقلاب به پا کنند، همین موضعگیری را نسبت به آنها نداشتیم؟ ما در آن زمان هم می گفتیم روش شما زیان دارد، نادرست است و هیچ نتیجه ای نمی دهد. باید خلق را برای نبرد انقلابی آماده کرد. این جنگ تن به تن شما به هیچ چیز کمکی نمی کند، ولی شمارا افرادی با شرف و انقلابی می دانیم؛ می گفتیم هدف شما درست است، اما روشی که برای رسیدن به آن انتخاب کرده اید، نادرست.

این ارزیابی کاملا "درستی است. ما فکر می کنیم با این ارزیابی، بهتر می توانیم راه را برای بسیاری از چریکها و هواداران آنها جهت یافتن شیوه های درست و پیوستن به راه راستین انقلابی باز کنیم، تا اینکه بگوئیم اینها نیروهای انقلابی نیستند و ضدانقلابی اند چون اشتباه می کنند. بسیاری از این رفقا و هواداران کم کم دارند به نادرستی شیوه هایی که سازمان و رهبری آن در پیش گرفته است، پی می برند. حزب ما هم زمانی، در یک مرحله از جنبش انقلابی، اشتباه بزرگی کرد. اما این دلیل نمی شود که ضد انقلابی بوده و نیروی راستین انقلابی نبوده است. در مورد احزاب و سازمانهای دیگر هم همین طور است. به این ترتیب، ما فکر می کنیم ارزیابی ما در مورد سازمان چریکهای فدایی خلق، با وجود انتقاد شدیدی که نسبت به روش آنها داریم، ارزیابی درستی است.

## سیاست حزب توده ایران در کردستان

س - حزب توده ایران در کردستان چگونه عمل می‌کند؟

ج - همانطور که قبلاً گفته‌ایم، ما تصمیم گرفته‌ایم که در کردستان سازمان مستقل حزب توده ایران را به وجود بیاوریم و به وجود هم خواهیم آورد. قبل از پیروزی خلق کرد یا بعد از آن. پیروزی خلق کرد عبارت است از پیروزی مجموعه خلق های ایران در انقلاب. یعنی اگر الان برای مسئله کردستان راه حل مسالمت آمیز سیاسی پیدا می‌شود، این هنوز به معنی پایان کار نیست. پیروزی خلق کرد، و در نتیجه پیروزی خلق های دیگر ایران، زمانی تحقق می‌یابد که تسلط و نفوذ امپریالیسم در ایران، به طور قطعی و بازگشت ناپذیر از میان برداشته شود. زمانی که نفوذ سرمایه داری وابسته در ایران به کلی برچیده شود و جبهه متحد خلق برای انجام برنامه خود که عبارت است از تغییرات بنیادی در نظام اقتصادی - اجتماعی ایران، تشکیل شود. در این جبهه، همه نیروهای دموکراتیک، خلقی، ضد امپریالیستی و ملی باید شرکت کنند و وارد مرحله عملی روشنی بشوند. آن وقت است که می‌توان گفت مرحله اول پیروزی خلق کرد تحقق یافته است. زیرا تامین حقوق ملیت ها پیش از ریشه کن شدن امپریالیسم، جز خیالبافی نیست. فعالیت سازمانی ما در کردستان، حتماً قبل از این زمان آغاز خواهد شد. ما درصددیم که همچنانکه فعالیت حزب را در تمام ایران به سوی علنی شدن می‌بریم، در کردستان نیز بی‌درنگ به آن جامه عمل بپوشانیم.

## شیوه تبلیغ و افشاگری حزب ما

س - چرا از گفته‌های بعضی افرادی که اینجا و آنجا نقش منفی در سیاست اعمال می‌کنند، در روزنامه "مردم" به‌طور مثبت یاد می‌کنید؟ مثلاً از خلخالی در مورد عدم دخالت شوروی در جریانات کردستان، از چمران در مورد تصفیه ارتش و از یزدی در موارد دیگر؟

ج - رفقا! این یک شیوه کارافشاگری و تبلیغاتی است که در عمل آزمایش

شده است. ما در گذشته نیز از این شیوه استفاده کرده ایم. این شیوه از سوی تمام مبارزان راه طبقه کارگر در تبلیغات عمومی سیاسی و عمده جهان نیز مورد استفاده قرار می گیرد. گاهی اوقات، گفته کسی که حتی به طور صریح دشمن ماست، می تواند دلیل محکم و مدرک بسیار معتبری برای اثبات صحت نظر ما باشد. از این گذشته، تأیید یک جمله یا گفته ای از افراد، به معنای تأیید کامل ما از آنها نیست. گاهی اوقات حتی از روزنامه نگاران و نشریات اروپای غربی که وابسته به امپریالیسم هستند نیز می توان مطالب درستی نقل کرد. وقتی مثلاً نیویورک تایمز ناگزیر می شود واقعیتی را - به هر انگیزه ای که دارد - مطرح و تأیید کند، درست به خاطر اینکه نیویورک تایمز چنین کاری کرده است، نقل قول از آن، صحت و وزن واقعیت مورد ادعای ما را در نظر خوانندگانی که این ایراد را می گیرند، افزونتر می کند. در مورد خلخالی مثال بزنیم: اگر یادتان باشد، جریان کردستان که شروع شد، یک هجوم گسترده تبلیغاتی علیه نیروهای چپ، به طور کلی کمونیست ها و به ویژه اتحاد شوروی به راه افتاد. یکی از هدفهای عمده تبلیغاتی آمریکا در ایران این است که سمتگیری اساسی انقلاب ما را که علیه امپریالیسم آمریکا، صهیونیسم بین المللی و بازماندگان رژیم شاه مخلوع است، منحرف سازد و آن را متوجه نیروهای راستین چپ و اتحاد شوروی و اردوگاه سوسیالیستی کند و به این ترتیب مناسبات ایران را با این کشورها به تیرگی و وخامت بکشاند. یعنی ایران را به پایگاهی برای مبارزه علیه شوروی و کمونیسم مبدل کند. شما می بینید که در تبلیغات هرروزه راستگرایان این کوشش به کار می رود که اگر علیه انقلاب تحریکاتی صورت می گیرد - و واقعا هم صورت می گیرد - فوری آن را به طور کلی به حساب کمونیست ها بگذارند و چون اتحاد شوروی، کمونیست است، سمتگیری اساسی مبارزه ما را علیه این کشور و تمام کشورهای سوسیالیستی، متوجه سازند. وظیفه ما چیست؟ به عکس، ما باید همیشه بکوشیم که این تلاشهای امپریالیسم و ارتجاع را با ناکامی روبرو سازیم، و سمتگیری ضد آمریکایی، ضد صهیونیستی و ضد ارتجاع بازمانده از رژیم سابق را حفظ کنیم. در این کوشش، ماگاه از تمام وسایل استفاده می کنیم. در جریان کردستان موقعی رسید که حتی امام خمینی هم این مسئله را ذکر کرد که "می خواهند در اینجا کمونیسم درست کنند". مسئله آمریکا و صهیونیسم و تحریکات آنها علیه انقلاب ایران به طور کلی حذف شد. حتی آیت اله طالقانی را هم دچار این ابهام ساختند، به طوری که در نطق ماقبل آخر خود، روز نماز جمعه، گفت که "می گویند همسایه بزرگ شمالی ما در کردستان تحریک می کند." همه این تحریکات که از سوی امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم انجام می گیرد، به خاطر این است که جبهه نبرد انقلابی را عوض کنند و خود را از زیر ضربه نیرو های انقلاب خارج سازند. کوشش ما باید این باشد که این تلاشها را با شکست روبرو کنیم. خوب، چه کسی بهتر از خلخالی که نماینده امام است و به هیچ وجه



نمی‌توان اتهام کمونیست بودن و یا هواداری از حزب توده ایران، خلق کرد، و مبارزات دموکراتیک‌را به او چسباند، می‌تواند صحت مدعای ما را ثابت کند. خلخالی با صراحت اعلام کرد که شوروی به هیچ وجه در تحریکات کردستان دخالتی ندارد و محرکین خارجی تحریکات ضد انقلاب در کردستان، آمریکا و اسرائیل هستند. و ما برای اثبات این نظر، پشتوانه‌ای محکمتر از این نمی‌توانیم پیدا کنیم. زیرا اگر خود ما بگوئیم، می‌گویند شما توده‌ای‌ها طرفدار شوروی هستید و همیشه از این کشور دفاع کرده‌اید. اگر از دوستان نزدیک خودمان نقل قول کنیم - مثلا "از آقای به‌آذین - خواهند گفت که او هم سیاستش به سیاست حزب شما نزدیک است. ما در اینجا از یک شیوه تبلیغاتی استفاده می‌کنیم. می‌گوئیم نماینده امام در کردستان، یعنی یک مقام نزدیک به رهبری انقلاب، چنین حرفی زده، این اتهامات را که به شوروی می‌بندند رد کرده و آنها را سفسطه خوانده است.

یک مثال دیگر بزنیم. حزب ما در ۱۳ شهریور ۱۳۵۷ یعنی ماهها قبل از انقلاب، در اعلامیه‌ای که برنامه جبهه متحد ضد دیکتاتوری را در برداشت، تصفیه ارتش از کلیه بازماندگان و سرسپردگان رژیم سرنگون شده را لازم شمرده بود. خوب، اکنون یکبار وزیر دفاع رسماً اعلام می‌کند که برنامه من، تصفیه ارتش از این‌گونه عناصر است. طبیعی است که ما از آن استقبال می‌کنیم. چرا؟ برای اینکه اگر پس فردا این کار را نکرد، به او بگوئیم که آقا شما وعده‌ای دادید که هم مورد تأیید مردم و هم ما بود، اما به آن وفا نکردید. این هم یک شیوه تبلیغاتی است. تأثیر این شیوه در میان توده وسیع مردم بردی به مراتب بیش از آن دارد که رفقای ما گمان می‌برند. این رفقا گمان می‌کنند که روزنامه "مردم" تنها ویژه اعضای حزب و هواداران آن است. روزنامه مردم یک ارگان سیاسی است که می‌کوشد نه تنها تمام کسانی را که در سیاست شرکت دارند، بلکه توده وسیعی از مردم را با نظریات ما آشنا سازد. ما باید ببینیم که نوشته‌های این روزنامه در طیف وسیع توده‌ای که باید با مطالبش آشنا شوند، چه تأثیری بر جای می‌گذارد. گاه ممکن است مطلبی را که ما می‌نویسیم، در گوشه کوچکی از این طیف وسیع تأثیر منفی هم بگذارد. اما اگر در مجموعه این طیف تأثیر مثبت دارد، در اینجا برد ما است. ما این شیوه تبلیغاتی را ۴۰ سال است که داریم تجربه می‌کنیم. البته به نظر دوستان جوان ما کمی قلقلک دهنده و ناخوشایند جلوه می‌کند. اما اگر تجربه سیاسی آنها کمی بیشتر شود، درخواست خواهند یافت که این شیوه تبلیغاتی، شیوه بسیار موثری است و در مقیاس وسیع و دراز مدت تاریخی، همیشه تأثیر مثبت برجای می‌گذارد.

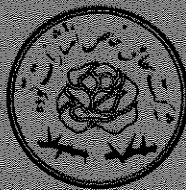
## سرمایه دار میهن دوست چه کسی است؟

س - لطفاً در مورد سرمایه داران میهن دوست توضیح دهند.

ج - ظاهراً این دوست سوال کننده معتقد است که هیچ سرمایه داری پیدا نمی شود که میهن دوست باشد. به عبارت دیگر از نظر او، سرمایه دار یعنی خائن و وطن فروش. اگر چنین باشد، به نظر ما اشتباه بسیار بزرگی است. میهن پرستی، میهن دوستی و ملی بودن به نظر ما مفاهیم گوناگونی دارد. در ضمن هر یک از این واژه‌ها در رابطه با اقشار و طبقات مختلف اجتماعی، مفهوم و مصداق نسبی دارد. ما همیشه گفته‌ایم که در چارچوب جنبه "متحد خلق، جنبه" نیروهای مترقی که هوادار ریشه کن ساختن امپریالیسم و ایجاد دگرگونی های بنیادی در نظام اقتصادی هستند، قشری از سرمایه داری ایران که آن را سرمایه داری ملی می نامیم نیز جای می گیرد. این قشر به تبعیت از منافع طبقاتی خود خواهان این است که مناسبات اقتصادی کشور ایران با امپریالیسم به سود ایران دگرگون شود. وقتی می گوئیم سرمایه داری میهن دوست، به این معنا نیست که می خواهند سرمایه داری را رها کنند و مثلاً "بیایند پرولتر شوند. سرمایه داران ملی، سرمایه دارانی هستند که می خواهند سرمایه دار بمانند و تمایلشان هم این است که دامنه کار خود را هر چه بیشتر وسعت بخشند. اصلاً هیچ سرمایه داری نمی خواهد که سرمایه دار کوچک یا متوسط باقی بماند. این سرمایه داران، به سبب اینکه با تولید داخلی سروکار دارند و رقابت امپریالیست ها آنان را تحت فشار قرار می دهد، جنبه "ضد امپریالیستی پیدا می کنند. از آن گذشته، به سبب اینکه سیستم ارتجاعی و فاسد ساواکی، تنها به قشر معینی از سرمایه داران وابسته امکان رشد می داد، با این سیستم ضد آزادی مخالفند و در نتیجه هوادار دموکراسی بورژوایی و مبارزه "ضد امپریالیستی برای محدود کردن تسلط امپریالیسم هستند. از آنجا که لنین به ما توصیه کرده است که در مبارزه با دشمن نیرومند باید با هر متحدی هر قدر متزلزل، موقتی و ناپایدار، همکاری کرد، ما این بخش از سرمایه داری را سرمایه داری میهن دوست می دانیم، یعنی سرمایه داری ای که منافعش تا به آنجا با منافع امپریالیسم در تضاد قرار می گیرد که موضع ضد امپریالیستی اتخاذ می کند. انواع سرمایه داران، با اصطلاحات گوناگونی مشخص می شوند. لنین نوعی از این سرمایه داران را سرمایه داران "بافرهنگ" می نامد. اینها سرمایه دارانی هستند که پس از به قدرت رسیدن پرولتاریا به این نتیجه می رسند که باید با دولت

جدید کنار آمد. یعنی علیه آن دست به مبارزه و خرابکاری نمی‌زنند. لنین می‌گوید مناسبات ما با این سرمایه‌داران "بافرهنگ" باید طور دیگری باشد. ما می‌توانیم حتی موسسات صنعتی آنها را مصادره نکنیم، همه چیزشان را بگیریم و آنها را به شکلی عادلانه بازخرید کنیم. می‌توانیم از خود آنها و امکاناتشان برای تکامل اقتصاد و رشد نیروهای مولده استفاده کنیم. زیرا آنها در کار خود، افراد مجرب هستند. به این ترتیب، برخورد حزب طبقه کارگرا قشرهای مختلف اجتماعی، در دورانهای مختلف، چه پیش از پیروزی انقلاب و چه پس از آن، همیشه باید به طور مشخص باشد. باید دید که اینها در آن دوران مشخص، چه موضعی دارند. موضع آنها، همان طور که لنین گفته‌است، هر قدر هم متزلزل، ناپایدار، موقتی و حتی غیر قابل اعتماد باشد، اگر در مرحله‌ای بسیار گذرا به سود انقلاب است و آنها را در جهت مثبت انقلابی قرار می‌دهد، در همان حد باید با آنها همکاری کرد. این است مسئله اصلی تاکتیک و استراتژی انقلاب، یعنی گرد آوری نیروهای بالقوه هوادار برای درهم شکستن دشمن اصلی در لحظه معین و در جهت ضربه اصلی. پس به این ترتیب، اصطلاح سرمایه‌داران میهن دوست از لحاظ علمی درست است و از لحاظ اجتماعی هم واقعیت دارد. چنین گروهها و قشرهایی هستند. همین الان سرمایه‌دارانی هستند که برخی به مجموعه جنبش و برخی هم به حزب ما کمک می‌کنند. خوب، ما باید اسم اینها را بگذاریم خائن، ضد ملی و وطن فروش؟ نه به شاه مخلوع کمک می‌کنند، نه به یاری مرتجعین و راستگرایان می‌شایند و نه به طرف نیروهای مشابه دیگر می‌روند. ولی به حزب توده ایران کمک می‌کنند که بتواند روزنامه‌اش را بهتر چاپ کند. در تاریخ همه جنبش‌های انقلابی جهان و از آن جمله جنبش‌های پرولتاریایی چنین پدیده‌ای وجود داشته و در حال و در آینده هم وجود خواهد داشت.

www.iran-archive.com



انتشارات حزب توده ایران

سال ۱۳۵۸

بها ۲۵ ریال